فصل دوم: مباحث کلامی و خلأهای موجود

[1]هر طلبه‌ای که مشغول درس خواندن است، در مسیر زندگی خود که طی می‌کند یک تجربه‌ای دارد. تجربه‌ای که در برخورد با ادله، مباحث و مناظراتی که پیش می‌آید، به دست می‌آورد. خوب است آن چه را که تجربه کرده را منتقل کنند. اگر کسی با صحنه‌های برخورد که دیگری در آن تجربه داشته، دوباره آن تجربه را از نو تکرار نمی‌کنند و از آن چیزی که دیگری به آن برخورد کرده بقیه هم استفاده می‌کنند. ما که الآن در آخر کار هستیم. کسانی که ایام جوانی‌شان است و می‌توانند روی این‌ها بیشتر کار بکنند، کار کنند. ان شالله نهایه دیگران بدایه جدیدی ها باشد؛ نه این‌که دوباره نهایت را رها کنند و دوباره از بدایه همان ها شروع کنند.

دو حکایت

۱. خاطره استاد

درس اصول بودیم، بعد از درس یک آقایی تشریف آوردند و گفتند می‌خواهم چند سی دی برای تو بیاورم که آن وهابی با علماء شیعه بحث می‌کند. ایشان خیلی ناراحت بود. گفت این ملعون‌ِکذا به شیعه فحش می‌دهد! شاید سال‌های ۷۸-۷۹ بود. آن سال‌ها مناظره المستقله در لندن تازه شروع شده بود. من هم ندیده بودم. ایشان گفت این سه سی دی هست. من هم خیلی راحت گفتم که من درس دارم، حوصله ندارم. فحش داده؟! فحش از دهانش بیرون می‌آید و از بینی‌ش بالا می‌رود! این چیزی بود که من به آن آقا عرض کردم. خیلی مهم نیست، فحش می‌دهد اما به خودش بر می‌گردد.

نمی‌دانم یک سال ای دو سال بعد به حج مشرف شدم. خب ما طلبه بودیم و سر و کارمان با مطالب بود. دیدم در بقیع، در مسجد، در جاهای دیگر مطالبی که مثل خورشید در آسمان واضح البطلان است را چنان بَزَک کرده‌اند که هزاران نفر تابع آن می‌شوند و دست به سینه می‌شوند! آدم باید از نزدیک ببیند که چطور این مطالبی که ما می‌گفتیم واضح البطلان است را بَزَک می‌کنند! کار علمی، رساله‌ای، خطابی روی آن انجام می‌دهند و به تعبیری ما، می‌بینیم که مار خوشخط و خال می‌شود! چرا می‌گویند مار خوشخط و خال؟ یعنی با این‌که مار کشنده است اما ظاهر آن فریبنده است. هیچ کسی نمی فهمد که قرار است او را بکُشد و جذب آن می‌شود.

وقتی این‌ها را دیدم برگشتم و سراغ همان آقا رفتم. گفتم سی دی ها را بده‌ی. یعنی احساس نیاز کردم چون آن‌ها واقعاً روی باطل خودشان کار کردند. ما همین‌طور می‌گوییم حوصله ندارم. عجب! چرا حوصله ندارم؟! چون خبر ندارم. به او گفتم که بده. آن وقت آماده نداشت. سریع به گذرخان رفتم. مغازه‌ای بود که نوار می‌فروخت. از آن جا خریدم. سال ۸۳-۸۴ در بهار بود. عده‌ای بودیم که این مناظره را گوش می‌دادیم و آن‌ها را مباحثه می‌کردیم. جلسات خوبی بود. تقریباً آخر خرداد بود. آن‌ها مباحثات خوبی بود. آن وقت وسیله ضبط نبود که ضبط شود. منظور این‌که آن‌ها در این فضا به‌شدت مشغول غنی کردن این مطالب بودند.

۲. اعلام آمادگی وهابیت برای مناظره

شاید سه-چهار سال پیش بود. در اخبار آمد -نمیدانم شما شنیدید یا نه- رئیس لجنه عربستان سعودی به دولت اعلام رسمی کرد که ما حاضر هستیم با علماء شیعه بحث کنیم[2]. این حرف برای من به‌عنوان طلبه‌ای که زمینه ذهنی داشتم خیلی معنا داشت. معنای آن چه بود؟

اندازه‌ای که من میدانم، آنها سالها مشغول بودند. بعد از پیروزی علماء شیعه و رسمیت سیاسی در ایران، از روز اول آنها شروع کردند؛ یک کارهایی که اگر کسی ببیند، میفهمد که چه کار کردند. من هم میدانستم که به شدت مشغول هستند[3]. اما اینکه چه اندازه و به کجا رساندند را نمیدانستم. همین اندازه در ذهن من بود. وقتی آن را اعلام کردند من کامل متوجه شدم که چه میگوید. اعلام رسمی آنها چه معنایی داشت؟ به این معنا بود که آن سی و چند سالی که مشغول بودند کارشان تمام شده است. ببینید ما کجاییم و آنها کجا! حاج آقا زیاد میگفتند که ما دل خوش به این هستیم که بر حقیم، بعدش هم میرویم و میخوابیم، تا وقتی که به تعبیر ایشان سر نیزه به پهلوی ما بیاید آن جور مشغول بودند که حالا رئیس اصلی میگوید حالا ما برای مناظره حاضر هستیم!

خب ما هم که خبر نداریم که آنها چه کار کرده‌اند. میگوییم خب بسم الله، بیایید مناظره. درست است که این طرف بر حق است اما خبر ندارد که آن طرف چه کار کرده است. مشکل کار همین بی خبری است. اینکه میگوید ما حاضریم، خب ما هم باید بدانیم که چه کار کرده‌اند[4]. من برخی از لوازم آن را بگویم یا نگویم؟!

نمونه کارهای وهابیت

مثلاً یک چیز ساده آن این است:

ارائه احادیث مغفول در کتب شیعه

آنها میدانند نوع کسانی که در کار علم و تحصیل هستند –حتی حوزوی هستند؛ چه برسد به عموم- چه بخش‌هایی از کافی را نمیدانند و کدام بخش‌های آن را میدانند. دقیق کار کرده‌اند. اول کار از آن بخش‌هایی از کافی که اهل علم هم آن را ندیده اند یا فراموش کرده‌اند، شروع میکنند. چیزهایی را میگویند که اصلاً باور نمیشود. چرا؟ چون رفته‌اند سطر به سطر کافی را خوانده‌اند. همین خلأهایی که میگوییم! چیزهایی را میگویند که منی که پنجاه سال، شصت سال طلبه بودم کأنّه به چشمم نیامده. اینها را نشانم میدهند[5]. این یعنی ما حاضریم! یعنی چیزهایی را میگویند که شما میبینید با پشتوانه ۳۵-۳۶ سال کار شبانه‌روزی در دانشگاه و با پول انجام شده، اما بااین‌حال ما میگوییم حاضریم! البته بَزَک هایی که آنها کرده‌اند به‌راحتی جواب داده میشود اما به شرطی که بفهمیم آنها چه کار کرده‌اند.

مقدمه

مراتب دسته‌بندی اطّلاعات

اطّلاعاتی را که بشر دارد می‌تواند در سه مرحله و با سه عنوان دسته‌بندی کرد:

اول اطلاعات خودش را مدیریت بکند. بعد از مدیریت مهندسی کند و بعد از آن معماری کند.

همه ما با هر سه مورد آنها آشنا هستیم. فقط این‌که خیلی منظّم و به صورت یک بانک اطلاعاتی خوبی ذخیره شده باشد، نیست. اگر شده به من بفرمایید، خیلی خوشحال می‌شوم.

الف: مدیریت اطّلاعات

مدیریّت[6] ، همان دسته‌بندی است. آیات، روایات، مطالب تاریخی را در گروه‌های خاصی قرار می‌دهید.

مثل کتاب‌های تصنیفی که از قدیم به همین صورت بوده. فرق کافی شریف با اصول روائیه[7] چیست؟ اصول، نظم نداشت. هر روایتی را که شنیده بود می‌گفت «عن فلان» که یکی روزه بود، یکی نماز بود، یکی حج بود، یکی تاریخ بود، یکی معارف بود. این اصل ِروایی می‌شود. اصول، نزد مرحوم کلینی بوده است. اما مرحوم کلینی کتابی نوشتند که مبوب بود؛ باب ٌفی کذا. این اولین مرحله است که در این اصطلاح به آن مدیریّت مطالب و اطلاعاتی که انسان دارد، می‌گوییم؛ تبویب؛ عده‌ای از مطالب را تحت یک باب آوردن.

ب: مهندسی اطّلاعات

مرحله بعد مهندسی اطلاعات[8] است. چرا اسم آن را مهندسی گذاشتم؟ از همین پیچ و مهره ساده آن را اخذ کردم. چه بسا یک چیزی را که می‌خواهید نگه دارید با دست نتوانید. اما شما پیچ و مهره درست می‌کنید. پیچ و مهره، مکمّل هم هستند. پیچ تنها نمی‌تواند چیزی را نگه دارد و مهره تنها هم نمی‌تواند چیزی را نگه دارد. این پیچ با این مهره متناسب با هم هستند. آن رزوه و حجمش و خصوصیات دیگرشان به هم می‌آیند و لذا می‌توانند یک چیز سنگین را نگه دارند. مثلاً ًچرخ دریلی را ببینید؛ با یک پیچ و مهره، سنگین ترین چیزها را تحمل می‌کند. چون با هم تناسب دارد.

مهندسی اطلاعات یعنی چه؟ یعنی کسانی که اهل تحقیق هستند در اطلاعات اولیه که مدیریت شده بود، بگردند تا نکاتی را پیدا کنند که با هم پیچ و مهره می‌شوند؛ با هم متناسب هستند. یعنی یک حدیث از اینجا می‌آوردی و یک حدیث از آن جا می‌آوردی؛ با کل ّحدیث هم کاری ندارید، بلکه یک واژه در آن هست؛ دو نکته در این دو حدیث هست که می‌بینید این نکته در این حدیث با این نکته در آن حدیث پیچ و مهره هستند. یعنی وقتی آنها را کنار هم می‌گذاری یک چیزی را حل می‌کند. همانطور که ماشین را جلو می‌برد یک بحث علمی را هم جلو می‌برد. این مهندسی اطلاعات است.

ج: معماری اطّلاعات

اما معماری اطّلاعات[9] چیست؟ مهندسی کاری با ذهن مخاطب ندارد؛ تحقیق آزاد در فضای نفس الامر مطالب است؛ دو تا مطلب هستند که در نفس الامر به هم مرتبط هستند و پیچ و مهره هستند و به امر تحقیق کمک می‌کنند. این مهندسی است. اما معماری اینگونه نیست. معماری اطّلاعات، با ذهن مخاطب کار می‌کند. در معماری بعد از این‌که همه مطالب را مهندسی کردید، ذهن مخاطب را مدیریت می‌کنید. یک چیزی را به او نمی‌گویید و یک چیزی را می‌گویید. یک چیزی را اول می‌گویید و یک چیزی را دوم می‌گویید. خیلی تفاوت می‌کند. زمین تا آسمان تفاوت دارد که بالای منبر شما یک مقدمه را اول بگویید و بعد از آن مقدمه دوم را بگویید با این‌که مقدمه دوم را اول بگویید. کسانی که تخصّص این کار را دارند می‌دانند. ذهن مخاطب به هم می‌ریزد. این خیلی مهم است. به این معماری اطلاعات می‌گوییم. معماری خانه با مهندسی خانه دو تا است. بالدّقه، تفاوت‌های فنی دارد. در

اطّلاعات هم همینطور است[10].

[معماری، فطری بشر است و دم به دم دارند انجام می‌دهند. هر کسی هر اطلاعاتی دارد وقتی می‌خواهد اطلاعات خودش را به مخاطب القاء کند، خود آگاه یا ناخود آگاه ذهن مخاطب خود را مدیریت می‌کند تا آن چه که او می‌خواهد را تصدیق کند.

تدوین علم معماری اطلاعات

ولو علم به علم فن معماری خیلی غامض و پیچیده است .از مهندسی بسیار غامض تر است؛ ولی آن اندازه‌ای که فطری است مثل سائر علومی است که تدوین می‌شود. تدوین شدن منطق کار آسان بوده؟! قضیه میر سید شریف که برایا گفته ام. منطق کبری را درس داد، بعد به شاگردان خود گفت که به بازار شیراز بروید و برگردید. بعد گفت در بازار چقدر از منطقی کبرایی که برای شما گفتم صحبت بود؟ گفتند هیچی؛ نه صحبت قیاس بود، نه صحبت قضیه بود و نه دلالت تضمنی و نه دلالت التزامی بود. گفت نشد؛ یک بار دیگر باید بخوانید. دوباره از سر گرفت و منطق کبری را خواندند. این دفعه که تمام شد گفت به بازار بروید و بر گردید. به بازار رفتند و برگشتند. گفت در بازار چقدر صحبت از این منطق کبری بود؟ گفتند کلمه‌ای از دهن اهل بازار بیرون نیامد مگر اینکه منطق بود؛ قیاس بود، قضیه بود و... . گفت حالا درست شد[11].

یعنی ناخود آگاه ذهن عرف خیلی کارها را انجام می‌دهد. ولی علم به علم ندارند. با چه زحمتی با فاصله هزار سال منطق تدوین شده. الآن هم که مستحضر هستید و می‌دانید. بنابراین بخش معماری اطلاعات را ذهن بشرخودآگاه یا ان خود آگاه -که معظم آن ناخود آگاه است- انجام می‌دهد[12]]

خب این مقدمه عرض من بود.

خلأ موجود: فقدان مهندسی اطلاعات

ما از ناحیه مدیریت اطلاعات از کارهایی که بزرگان انجام داده‌اند حظّ وافری داریم. از حیث معماری هم که اصالً فطری ذهن بشر است؛ خودشان انجام می‌دهند و مرتب هم مشغول هستند، فقط به اندازه‌ای است که توان آنها است. آنها خیلی مقصود من نیست. من به‌عنوان طلبه‌ای که مشغول کار بوده، احساسم این است که خلأ، در مهندسی اطلاعات است.

مهندسی ربطی به گرایشها ندارد، بلکه نفس الامر مطالب را باید کشف کنیم. در اینجا خیلی خلأ داریم. هر چه در این زمینه گروه تشکیل بدهند و کار بکنند جا دارد. باقیات الصالحات خیلی مهمی است. چرا؟ چون خیلی خلأ دارد.

بنابراین مطلبی که در قدم اول به‌عنوان طلبه عرض کردم این شد: در قسمت مهندسی اطلاعات ما خلأ حسابی داریم. مهندسی یعنی چه؟ یعنی باید از اطلاعات مختلف نکاتی را بیرون بیاوریم که به هم پیچ و مهره شود. برای چه؟ برای اینکه مطالب علمی مهمی که می‌مانند و در جا می‌زنند و منجر به کُشت و کشتار می‌شود را پیچ و مهره می‌کنند و جلو می‌برند. واضح است که می‌شود. باید آن را ببینید. چون این کار را نکرده‌ایم سرجایش دامان نیست

[مهندسی یعنی ما نمی‌خواهیم ذهن مخاطب را مدیریت کنیم، بلکه پشتوانه تحقیق و مانظارت بعدی است. در این حالت می‌انه می‌خواهیم مطالبی که در نفس الامر می‌توانند مکمل هم باشند و می‌توانند پیچ و مهره بشوند را بیان کنیم. مثالهای مختلفی دارد که پیچ و مهره یکی از آنها

است. تشابک، مثال دیگر است.

لذا مهم این است که ما چیزهایی را پیدا کنیم که بفهمیم این با این جفت و جور می‌شود و کار انجام می‌دهد. عرض کردیم کاری به مخاطب هم نداریم چون این دو به هم مربوط هستند. این یک کار حسابی می‌برد. درعین‌حال در کلمات علماء تراث عظیمی هست؛ این جور نیست که بگوییم کاری نکرده‌اند، اما این‌گونه نیست که بگوییم پیچ و مهره شده. اگر شده من خبر ندارم. ان شاالله که در بعض مؤسسات در زمان ما این اتفاق افتاده باشد. علی ای حال این خیلی مهم است. این یک خلائی در پشتوانه بسیاری از کارها است. خب حالا این را باید چطور انجام بدهند[13]؟]

خب اگر بخواهیم این مهندسی اطلاعات را انجام دهیم از کجا شروع کنیم؟ چه طور جلو برویم. راه کار آن ها چیست؟ من چند نکته‌ای که در ذهنم بوده را عرض می‌کنم تا سر نخی باشد. شما غلط های آن را می‌گیری و هر جا هم که احساس می‌کنی که باید ادامه پیدا کند را ان شاالله به احسن وجه ادامه می‌دهی.

ضابطه مناظره

بعد از تجربیاتی که در کار بود من یک چیزی به ذهنم آمد. آن‌ها را خدمت شما می‌گویم. اگر کسی بخواهد در مطالب شیعه و سنی تحقیق کند یک جور است. اگر بخواهد مناظره بکند، آن هم مناظره‌ای که در فضای آرام جلو برود و به درگیری منجر نشود یک ضوابطی دارد.

حفظ حالت اعتدال و آرامش

ضوابط مناظره با اهلسنت بسیار مهم است. چرا؟ به‌خاطر این‌که آفت پیشرفت این بحث‌ها این است که ذهن طرفین بحث از حالت اعتدال و آرامش خارج بشود. در مناظره واژه‌هایی می‌آید که می‌بینید شیعه ناراحت می‌شود و اعصابش خرد می‌شود، یا شیعه واژه‌هایی می‌گوید که سنی ناراحت می‌شود. یکی از مهم‌ترین کارها در مناظره این است که ما واژه‌هایی را شناسایی کنیم که فضای بحث را از آرامش و طمانینه طرفین خارج می‌کند و آن‌ها را حذف کنیم. اصلاً در مناظره بدانند که نباید این واژه‌ها را به کار ببریم. وقتی ما می‌خواهیم تحقیق آزاد کنیم، مظلوم و ظالم را بشناسیم، دروغ ها را بفهمیم، چرا از این واژه‌ها استفاده کنیم[14]؟!

نسبت کذب به شیعه

آن‌ها دائم می‌گویند شیعه دروغ می‌گوید. چه عباراتی می‌گویند! خب شیعه ناراحت می‌شود. ابن تیمیه –علیه ما علیه- می‌گوید «لو کان الکذب رجالا لکان رافضیا[15]». ببینید بدتر از این می‌توان گفت؟! می‌گوید اگر بخواهید کذب را تجسم کنید، شیعه است. خب این حرف این‌ها است. هر چه هم بگویید می‌گویند که این‌ها دروغ می‌گویند و اصلاً این خبرها نبوده است. از ترفندهای مهم آن‌ها این است که خودشان را با اهلبیت درگیر نمی‌کنند. خودشان می‌فهمند که در این‌جا با اهلبیت درگیر هستند، ولی ترفند آن‌ها در مناظره با شیعه این است، می‌گویند بحث امامت را عبدالله بن سبا درآورده، خود علی علیه‌السلام اصلاً قائل به امامت خودش نبوده، این هم شواهد آن. پس امامتی که شیعه می‌گوید را عبدالله بن سبا درآورده. یعنی خودشان را با امیرالمؤمنین درگیر نمی‌کنند که خود حضرت مدعی امامت بودند، بلکه به گردن عبد الله بن سبا می‌گذارند.

خب اینها کارهای حسابی است که در طول تاریخ شده و الآن هم قویتر انجام میشود. جواب اینها به چیست؟ به این است که وقتی منظرهای صورت میگیرد فضای بحث از آرامش درون. اگر فضای بحث از آرامش درون، خیلی زود به نتیجه هایی میرسد که آنها نمیخواهند. یعنی یکی از چیزهایی که بعداً میبینید این است که آنها نمیخواهند بحث به آرامی جلو برود. چرا؟ چون اگر بحث آرام جلو برود به زودی حق معلوم میشود. خب کسی که حق دارد، چرا این را متوجه نیست؟! آنها هم تا بحث به اینجا میرسد سریع آن را به نزاع و چالش میکشند. لذا یکی از مهمترین بحثها این است که منظره در فضای آرام باشد.

راهکارها

۱. بانک سؤال و جواب

[این وظیفه طلبگی ماست که ما باید بانک سؤال و جواب طبقهبندیشده تهیه کنیم. بانک سؤال و جواب یعنی چه؟ یعنی هر موضوع و هر سؤالی دهها جور جواب دارد: جواب نقضی دارد،حلّی دارد، دقیق دارد، عرفی عام دارد،...

طبقهبندی جواب ها

باید جواب ها را طبقهبندی کنیم. هر جوابی باید یک برچسبی داشته باشد که این جواب در فلان فضای بحث خوب است. این جواب برای مرحله اول است، آن جواب برای مرحله بعد است. در فضاهایی هست که بعضی جواب ها نباید بیایند، تمام جواب ها را برچسب زده، طبقهبندیشده، بنویسیم.

یک بانک مفصّل سؤال و جواب طبقهبندیشده، یک کار ضروری است. خیلی کار خوبی است. این طبقهبندی شدن خیلی مهم است: گاهی است شما برای بچههای دبستانی دارید حرف میزنید. جواب مناسب آنها را باید همان جا داشته باشید، اما اگر دانشگاه بروید باید طور دیگری جواب بدهید، در محیط طلبگی طور دیگر و در منظره عمومی یک طور دیگر. چه حرفی بیایید چه حرفی نیایید؟ او چه چیزی مطرح کرده است؟ شما ابتدا کردید یا او؟ میخواهید جواب بدهید یا دفاع کنید از چیزی که خودتان گفتید؟ همه اینها تفاوت میکند. اگر مختصری وارد این بحثها شدید، میبینید چقدر این تفاوت جواب ها مهم است.

گاهی است انسان میبیند، در بزنگاه اصلاً چیزی به ذهنش نیامد. ذهن است دیگر. اما اگر اینها صورت گرفته باشد، در آن بزنگاه بحث، بهترین جواب ها محل خودش را پیدا میکند. با این وسایل امروزی هم این کار آسان است یعنی بین هزارها مسئله علمی و هزارها جواب، ظرف یک دقیقه

بهترینش ردیف میشود و روبهروی چشم شما قرار میگیرد.[16]]

شاخصه پاسخ مناسب

[جوابها باید کوتاه و قاطع باشد؛

۱. کوتاه

جواب طولانی فایده ندارد. دو ساعت باید آن را توضیح بدهید.

۲. قاطع

و امّا جواب‌هایی که قاطع نیست، باز باید دوباره بر سر آن‌ها با طرف مقابل خودتان بحث بکنید که باز این دست از جواب‌ها هم فایده‌ای ندارد. جواب باید کوتاه و قاطع باشد، نه این که یک جوابی داده بشود که دوباره بحث‌هایی بشود که طرف مقابل شما هم باز یک جواب بر روی جواب داشته باشد و بدهد[17]]

۲. موضوع محوری+ارجاع معجمی

من همیشه تعبیری به بانک سؤال و جواب می‌کردم. آن هم حرف خوبی بود. ولی هر چه آدم جلو می‌رود، می‌بیند که سؤال و جواب هم به پیچ و مهره مربوط می‌شود، اما کافی نیست. این پیچ و مهره‌ها خیلی مهم است.

اگر شیعه می‌خواهد به معتقدات و مذهب خودش خدمت کند، بهترین کار موضوع محوری به ضمیمه ارجاع معجمی است.

موضوع محوری

موضوع محوری[18] به چه معنا است؟ همان کاری است که ذهن فطری بشر انجام می‌دهد.

سند محوری در اهل سنت

اهل‌سنت سند محور هستند. چرا سند محور شدند؟ بر خلاف فطرت کل بشر، چراهای نداشتند که سند محور شوند. چون تنها راهی که مطاعن منافقین صدر اسلام مخفی می‌شود، این است که در هر روایت دیواری کوتاه‌تر از سند نیست؛ یعنی در سند می‌گردند و می‌گویند متّهم به وضع روایت، فلانی است. بهراحتی می‌گویند که متّهم وضع در سند فلانی است. کارشان این است. اصلاً نزد کسی که تحقیق می‌کند معلوم می‌شود که آن‌ها به سند محوری نیاز داشتند. و متأسفانه به ما هم سرایت کرده. اصلاً سند محوری خلاف فطرت ذهن بشر است. وقتی ذهن بشر فکر می‌کند یا تحقیق می‌کند موضوع محور است. یعنی چه کار می‌کند؟ یعنی برای یک موضوع در ذهنش به‌دنبال شواهد می‌گردد. یک مطلب را می‌گیرد و می‌گوید این‌ها شواهد آن است.

تحلیل موضوع

[در طریق موضوع محور، اول کاری که ما انجام می‌دهیم تحلیل موضوع است. یعنی وقتی ذهن شما در تحلیل موضوع قوی شد و فنی شد، یک موضوع ساده را به پنجاه موضوع تحلیل می‌کنید. در مراتب طولی و عرضی آن را تقسیم می‌کنیم. لذا این تحلیل موضوع در تحقیقات موضوع محور خیلی مهم است[19].]

ارجاع معجمی

بنابراین باید روش بحث موضوع محور باشد. به چه ضمیمه‌ای؟ به ضمیمه ارجاع معجمی. آن چه که سفارش من است که واژه‌های نزاع برانگیز به کار نرود، همین است. عبارت یک حدیث یا یک مطلب را برچسب و عنوان می‌زنیم؛ شیعه یک جور عنوان می‌زند و سنّی جور دیگر. خود این عنوانی سبب درگیری می‌شود. شیعه یک مقصودی دارد که با عنوان خودش، آن را مطرح می‌کند. دیگری هم یک مقصودی دارد که آن را با عنوان خودش، مطرح می‌کند. این باعث می‌شود که آرامش بحث که باید زود به نتیجه برسد به هم بخورد. بهترین راه چیست؟ ارجاع معجمی است. معجم‌ها را دیده‌اید. فرق معجم با کشف الالفاظ این است که کشف الالفاظ یک لفظ را می‌آورد و می‌گوید فلان جا هست.

اما معجم یک جمله کوتاهی از آن را می‌آورد که مشتمل بر این کلمه است[20].

ارجاع معجمی این است که به عبارتی که مثلاً در صحیح بخاری است، عنوان نزنید. خب این عنوان زدن، برداشت شما است و آنها نزاع می‌کنند و می‌گویند که شما همه چیز را تحریف می‌کنید. اولِ شقاق همین‌جا است که می‌گویند: شما بد فهمیدید، شما دروغ گو هستید، همانی که مرتب می‌گویند کار شیعه دروغ گویی است. خب برای اینکه این فضا پیش نیاید و مدام نگویند: «دیدی بد گفت؟! بلکه باید نزد علماء بروید و بپرسید که صحیح بخاری چه می‌گوید؛ چه کار دارید که به یک رافضی بگویید که معنای صحیح بخاری چیست. صحیح بخاری را نزد یک عالم سنی ببر و از او بپرس، نه پیش این». برای اینکه این بحث‌ها پیش نیاید شما باید به جملات کوتاهی از عین عبارات خودشان اکتفاء کنید. به این ارجاع معجمی می‌گویند. مثل المعجم ها که عین عبارات کوتاه را می‌آورد. می‌گویید این عبارات صحیح بخاری است، اما کوتاه. اگر درجست و جوها هم بزنند، سریع می‌آید. این خودش تخصص می‌خواهد. مثلاً کلمه «**کان**َ» نباشد که هزاران مورد را بیاورد. کلمات کوتاه به‌گونه‌ای باشد که سریع بیاید.

فایده روش ارجاع معجمی

این روش چه فایده‌ای دارد[21]؟ فایده اش این است: مطالبی را که یک سنّی، با اینکه هفتاد سالش شده، اما به گوشش نخورده –چون علمائشان صلاح نمی‌دانند اینها را بگویند و خلاف مقصودشان است- شما با ارجاع معجمی و بدون اینکه بگویند شیعه این کار را کرده، بیان می‌کنید.

قضیه مؤمن نجد

مؤمن نجدازجوانان عربستان بود که شیعه شده بود و صفحه‌ای در اینترنت داشت[22] .او توضیح داده بود که من چطور شیعه شدم[23]. خیلی عجیب بود. می‌گفت اول کتاب آقای تیجانی را می‌خواندم، مدام به او می‌گفتم ای دروغ گو. می‌گفت به آن جایی رسیدم که آقای تیجانی قضیه رزیه یوم الخمیس را از صحیح بخاری مطرح کرده بود. می‌گفت آن جا کتاب را به زمین زدم و گفتم چنین چیزی محال است، می‌گفت دیگر دروغ را به کجا رسانده اند! می‌گفت به کتابخانه رفتم و صحیح بخاری را از کتابخانه‌های خودمان گرفتم. می‌گفت وقتی در صحیح بخاری به آن جا رسیدم، فقط خدا می‌داند که من روی صندلی کتابخانه چه حالی شدم! توضیح او را ببینید. می‌گوید من به شیعه ها نصیحت می‌کنم که جوان های سنی را به این شکل نَشِکَنید. من در کتابخانه یک حالی شدم که شما نمی‌دانید[24]. وقتی دیدم که صحیح بخاری می‌گوید پیامبر در بستر شهادت و مریضی هستند و آن در خواست را می‌کنند.

رزیه یوم الخمیس

در صحیح بخاری

[هفت جای صحیح بخاری، قضیه رزیه یوم الخمیس را آورده است. این شوخی است؟! به مناسبت‌های مختلف آورده. آن جایی که با «**هجر**» کنار هم می‌رود، می‌گوید:«**قال بعضهم**» چون فوری همه می‌فهمیدند که این بعض کیست. اما آن جایی که در کنار هجر نیامده به اسم تصریح می‌کند؛«

غلبه الوجع». هفت مورد را می‌آورد، اینها شوخی است؟! در صحیح مسلم هم همینطور است[25].

این دفاعی است که خداوند از پیامبر مظلوم خودش در بستر مریضی و شهادت کرده است. این کارها را بکنند و بعد بگویند نوشتن حدیث ممنوع است و هیچ کسی جز کتاب الله چیزی نگوید و نقل نکند. تا صد سال اینگونه بود. تا زمان زُهری اینگونه بود؛ ممنوعیت تحدیث و ممنوعیت کتابت حدی[26]. خود اهلسنت مفصل دارند؛ تدوین السنة. کتابها و پایان نامه هایی که نوشته اند را ببینید[27]. اینها قشنگ روشن است. به همین سادگی کار خودشان را بکنند؟! نه.

خداوند از آن جاهایی که حکمت الهیه بوده، جلوی کار را نگرفته است. در روایت معراج آمده است که « **فأبی عَلَی[28]**». حاج آقا مکرّر میگفتند. از ناحیه خداوند متعال جواب آمده که این فتنه در امت اسلامی هست.

اما خب حالا که هست، خدا دست بسته است؟! نه، «**وَ مَكَرَ اللّهُ وَ اللّهُ خَيْرُ الْماكِرين**[29]». چطور اتمام حجت میکند؟ یکی از آقایانی که مباحثه میآمد میگفت من با غالب آخوندها و مولوی های سیستان که شیعه شدند، آشنا هستم. میگفتند تنها چیزی که ما را لرزاند، همین قضیه رزیه یوم الخمیس بود. شوخی نیست. کسی که یک مقدار عقل دارد نمیتواند از آن در شود.]

نبض نگرفته...

خدا رحمت کند آقای دکتر پاک نژاد را[30]! ایشان پزشک بود، به مدرسه تشریف میآوردند و برای بچهها حرف میزدند. میگفت اهلسنت به حرفهای من خیلی اعتنا دارند. بهعنوان پزشک کتاب مینوشت[31]،مثلاً کتاب «مظلومی گمشده در سقیفه[32]».

ایشان میگفت من دکتر هستم -ببینید چه حرفهای قشنگی!- سید هم بود، با آن حال سیادت میفرمودند: من یک عمر پزشکی کردم. تجربه دارم- پزشک بسیار خوبی هم بود-وقتی بالاسر مریض میروم و نبض او را میگیرم، میفهمم تب دارد اما نمی فهمم چند درجه تب دارد. میگفت اینها را در کتاب هایم نوشته ام. کسی که تب دارد –نستجیر بالله- برای اینکه به هذیان بیاید یک درجه خاصی از تب نیاز است، بالای چهل و یک درجه. میگفت من میفهمم که مریض تب دارد اما نمیدانم به آن درجه از تب رسیده که هذیان بگوید ای من. میفرمودند با نبض ِنگرفته چطور دومی آن جمله را گفت؟! ببینید چه جملهای! «نبض نگرفته»؛ و حتی اگر هم نبض بگیری، من که پزشک هستم نمی فهمم به آن درجه رسیده ای من! آن هم چه جملهای بگوید! کسی که در بستر بیماری است بگوید چیزی را بیاوری تا «**لن تضلوا ابدا**»

[1] محتوای این فصل، تنظیم و تبویب افاداتی است که در جلسه اول مباحث کلامی در تاریخ ۲۷/ ۹/ ۱۴۰۰ صورت گرفته است. مطالب دیگر جلساتی که به آن ضمیمه شده است،درون کروشه قرار گرفته است.

[2] شیخ عبدالله بن سلمان المنیع مشاور دیوان پادشاهی عربستان سعودی و عضو هیأت علمای این کشور، کسی بود که تاریخ ۲۸ خرداد ۱۳۹۵ اعلام کرد که هیئت علمای سعودی حاضر است با معتدلین شیعه گفت و گو داشته باشد. متن این خبر که در روزنامه المدینه به چاپ رسید عبارت است از:

كشف الشيخ عبدالله بن سليمان المنيع المستشار في الديوان الملكي وعضو هيئة كبار العلماء أن هيئة كبار العلماء بالمملكة تُحضر لحوار مع عقلاء الشيعة في المملكة والعراق لبيان الحق لهم وأن الثوابت هي القرآ كشف الشيخ عبدالله بن سليمان المنيع المستشار في الديوان الملكي وعضو هيئة كبار العلماء أن هيئة كبار العلماء بالمملكة تُحضر لحوار مع عقلاء الشيعة في المملكة والعراق لبيان الحق لهم وأن الثوابت هي القرآن والسنة ومن خالفهما فهو على ضلال. وقال في تصريح خاص لـ»المدينة» إن هناك الآن محاولة وتهيئة لإيجاد حوار مع معتدليهم من المواطنين منهم في الأحساء والقطيف، أو حتى من شيعة العراق وإيران، أو أي بلد من البلدان التي فيها طوائف شيعية لمحاورتهم وبيان الحق لهم. موضحا أن فكرة الحوار الآن قائمة في هيئة كبار العلماء وهناك إعداد لبرامج حوارية على هذا الأساس، ونأمل أن يكون وراء ذلك خير، والا شك أن العقلاء من الشيعة يؤمل فيهم الخير، وحينما يبدأ الحوار ونطرح ثوابتنا من الكتاب والسنة والأصول التي يجب ألا يختلف فيها أحد، فبناءً على هذا تكون معايير الوصول إلى حقائق وقناعة موجودة ومتوفرة.(جریدة المدینة، ۱۷ ویویو ۲۰۱۶)

این مطلب در فضای علمی و اجتماعی بازتاب گستردهای داشت؛ بهگونهایکه هشتگ «کبار علماء تحاور الشیعة» در توییتر بسیار فراگیر شد. نمونهای از مطالب منتشر شده در این شبکه اجتماعی را در اینجا ببینید.

از سوی دیگر، برخی با عنایت به اینکه مطالب هیئت علما صرفاً باید از طریق رسمی و به وسیله رئیس یا دبیرکل انعکاس پیدا کند، دیدگاه منیع را دیدگاهی شخصی دانستند.(سایت شفقنا، حوار المنیع مع الشیعة لا اساس له من الصحة)

در فضای علمای شیعه نیز دفتر آیتالله مکارم شیرازی به این مطلب اینگونه واکنش نشان دادند:

دفتر آیتالله مکارم شیرازی در اطلاعیهای، درخصوص دعوت منظره هیات کبار علمای سعودی با عقلای شیعه توضیح داد و اعلام کرد: این طرز دعوت که متکبرانه و غیر مودبانه است نشان میدهد، آنها آماده منظره صحیح و منطقی نیستند.

در این اطلاعیه آمده است: «اخیرا در برخی از ساعتهای سعودی آمده است که جناب شیخ عبدالله بن سلیمان عضو هیات کبار علمای سعودی اظهار داشته که این هیات حاضر است با عقلای شیعه در عربستان سعودی یا عراق منظره کند و حق را برای آنها بیان نماید و مبنای ما قرآن و سنت است و هر کس مخالفت کند گمراه است.

این اطلاعیه می افزاید: این طرز دعوت که متکبرانه و غیر مودبانه است نشان میدهد، آنها آماده منظره صحیح و منطقی نیستند ولی هرگاه آمادگی داشته باشند که در فضای مودبانه و

منطقی گفتوگو برای حل مشکلات اعتقادی صورت گیرد علمای شیعه کاملا آمادگی دارند که در عراق یا لبنان این جلسه برگزار شود، براساس قرآن و سنت نبوی و دلیل عقل قطعی، زیرا قرآن مجید در ۷۰ آیه دلیل عقل را حجت شمرده است.

دفتر آیتالله مکارم شیرازی همچنین ابراز امیدواری کرده است که برپایی چنین جلسه عادلانه و عاقلانه ای بتواند در تخفیف اختلافات شیعه و اهل سنت موثر شود و به وحدت مسلمین کمک کند.»(سایت پژوهشگاه مطالعات تقریبی)

[3] بهعنوان نمونه ناصر القفاری در مقدمه کتاب اصول مذهب الشیعة الامامیة الاثنی عشریة که در سال ۱۴۱۴ به چاپ رسیده است میگوید: من در این کتاب، از واسطه نقل نمیکنم. بلکه مستقیما از کتب شیعه استفاده کردهام:

قد عمدت في بداية رحلتي مع الشيعة وكتبها ألا أنظر في المصادر الناقلة عنهم، وأن أتعامل مباشرة مع الكتاب الشيعي حتى لا يتوجه البحث وجهة أخرى.(كتاب أصول مذهب الشيعة الإمامية الإثني عشرية عرض ونقد ، ج ۱، ص14)

او روش خود را روش موضوعی عنوان میکند و ویژگیهای این روش را برمی شمارد:

وحاولت - جهد الطاقة - أن أكون موضوعيا، ضمن الإطار الذي يتطلبه موضوع له صلة وثيقة بالعقدية كموضوعي هذا.

والموضوعية الصادقة أن تنقل من كتبهم بأمانة، أن تختار المصادر المعتمدة عندهم، وأن تعدل في الحكم، وأن تحرص على الرواية الموثقة عندهم وأ المستفيضة في مصادرهم - ما أمكن -... وأسلك بوجه عام في مناقشتهم منهج النقد الداخلي للنصوص؛ وذلك عن طريق مقارنة هذه النصوص بعضها ببعض وبيان ما بينها من تناقض ومفارقات-ما أمن ذلك -كما أنني أحيانا أناقشهم على وفق منطقهم، وبمقتضى مقرراتهم وقواعدهم، وعلى ضوء رواياتهم، ولا يعني هذا الموافقة على تلك الأصول، وقبول تلك الروايات؛ وإنما هو منهج في النقد، لكشف حقيقة المذهب، وخروجه عن أصوله، وعمله ببعض رواياته وترك الآخر.

ثم إنني في عرضي لعقائدهم ألتزم النقل من مصادرهم المعتمدة، لكن لا أغفل في الغالب ما قالته المصادر الأخرى. ووضع الأمرين أمام القارئ مفيد جدا للموازنة والمقارنة، ومعرفة مدى اطلاع الأوائل على معتقد الشيعة، ومقدار التغير في المذهب الشيعي عبر القرون.

كما قمت بتخريج ما ورد في البحث من الأحاديث والآثار، والتعريف بالفرق والملل، وبيان المصطلحات، وكذلك الترجمة للأعلام الذين لهم دور في تأسيس بعض عقائد الشيعة، أو ما تدعو حاجة البحث لمعرفته. أما الترجمة لكل علم يرد ذكره فيشغل القارئ عن الموضوع الأساسي، وهو موضوع مكانه كتب التاريخ التراجم، ولذلك فإنني التزمت التعريف بكل فرقة ترد؛ لأن هذا هو الأقرب للتخصص والموضوع.

او در ادامه و در ضمن بیان مشکلاتی که در این مسیر داشته است میگوید بحارالانوار، اصول کافی و وسائل الشیعة را بهصورت کامل مورد مطالعه قرار داده است:

ولقد اكتنفت دراستي عدة صعوبات:

أولها: أن كتب الرواية عند الشيعة لا تحظى بفهرسة، وليس لها تنظيم معين، كما هو الحال في كتب أهل السنة ، ولذلك فإن الأمر اقتضى مني قراءة طويلة في كتب حديثهم، حتى تصفحت البحار بكامل مجلداته، وأحيانا أقرأ رواية رواية، وقرأت أصول الكافي، وتصفحت وسائل الشيعة، وكانت الروايات التي أحتاج إليها تبلغ المئات في كل مسألة في الغالب.

فلا تستطيع أن تكتب عن هذه المسألة حتى تستكمل قراءة هذه الأخبار.

وأرجع كثيرا إلى شروح الكافي كشرح جامع للمازندراني، لفهم وجهة نظر شيوخهم في الروايات.

ثانيا: رحلت في البحث عن الكتاب الشيعي إلى مصر، والعراق، والبحرين، والكويت، وباكستان، وحصلت من خلال ذلك على مصادر مهمة أفدت منها في أبواب هذا البحث وفصوله.

ثالثا: طول المسافة الزمنية التي شملها البحث، والتي امتدت منذ نشأة الشيعة حتى اليوم، فأمامي عشرات الكتب الشيعية في مختلف العصور أمضيت وقتا طويلا في تتبعها، ومالحقة التطور العقدي للشيعة في امتدادها. (همان، ص ١٥-١٦)

او در پایان به مصادر تحقیق خود اشاره می‌کند که عباراتند از:

تفسیر قمی، تفسیر عیاشی، تفسیر فرات بن ابراهیم، تفسیر صافی، تفسیر برهان، کتب اربعه، وافی، بحارالانوار،وسائل الشیعة، مستدرک الوسائل، کتاب سلیم، کتب مرحوم صدوق، کتب مرحوم شیخ الطائفة، اوائل المقالات مفید و تصحیح الاعتقادات ایشان، نهج المسترشدین علامه حلی، اعتقادات مرحوم مجلسی، عقائد الامامیة(همان، ص ١٧- ٢٤)

والخلاصة: أنني لم أعمد إلا إلى كتبهم المعتمدة عندهم، في النقل والاقتباس لتصوير المذهب. ولم أذكر من عقائدهم في هذه الرسالة إلا ما استفاضت أخبارهم به، وأقره شيوخهم.

وقد تكون الروايات من الكثرة فأشير إلى ذلك بذكر عدد الروايات وعناوين الأبواب في المسائل التي أتحدث عنها.

وأذكر ما أجد لهم من تصحيحات وحكم على الروايات بمقتضى مقاييسهم.

كل ذلك حتى لا يقال بأنني نتجه إلى بعض رواياتهم الشاذة، أو أخبارهم الضعيفة التي لا تعبر عن حقيقة المذهب، فنأخذ بها.

واهتممت بالنقل "الحرفي" في الغالب رعاية للموضوعية، وضرورة الدقة في النقل والعزو، وهذا ما يفرضه المنهج العلمي في نقل كلام الخصوم.(همان، ص ٢٤)

استاد حسینی قزوینی درمورد همین کتاب می‌فرمایند: «یکی از مباحثی که الآن در عربستان بازار داغ دارد هجمه کردن به شیعه است. یعنی هر سخنرانی، مقاله ای کتابی هجمه و اهانت بیشتری به شیعه کند قطعا مخاطبین و مطالعه کنندههای بیشتری دارد.

وهابیون از شیعه در میان خودشان یک هیولایی درست کردند و می‌گویند شیعه آمده تا اسلام را از میان بردارد و مسلمانان را نابود کند.

علمای وهابی در ذهن افراد چنین تصوری ایجاد کرده‌اند که اگر شیعه و افکارش گسترش پیدا کند، دین و جان شما در خطر است. لذا با این حساسیتی که ایجاد شده هر مطلبی که در این زمینه نوشته می‌شود از حساسیت خاصی برخوردار است.

به همین دلیل رساله‌هایی که برای ارشد یا دکترایشان می‌نویسند و به این سمت و سو می‌رود استقبال بیشتری می‌شود.

کتاب اصول مذهب الشیعه، در حقیقت پایان‌نامه دکترای آقای قفاری است. پر واضح است برای این کار دستهایی پشت پرده بوده، به طور مثال مسافرتهایی که ایشان به کشورهای اسلامی: افغانستان، پاکستان، بحرین، کویت و... انجام داده و با علمای شیعه و سنی تماس گرفته است.

خود قفاری می‌گوید که من بحارالانوار، وسائل الشیعه و دیگر کتابهای شیعه را صفحه به صفحه خوانده‌ام، که این کار یک نفر نیست و مشخص است گروهی انجام شده، حتی بعضیها گفته‌اند که هفتاد نفر نیرو و بودجه میلیاردی از طرف ملک فهد پادشاه وقت عربستان سعودی در اختیار وی قرار داشته است.»(گفت و گوی مشروح ایشان با خبرگزاری فارس)

گفته دکتر عصام العماد که از سابقه گرایش به نحله وهابیت را دارد نیز در این زمینه قابل توجّه است. ایشان می گوید جرقه تشیع وی از زمانی خورد که مامور به نگاشتن کتابی در رد شیخ مفید شد: وی با بیان اینکه جرقه زود خاموش می‌شود به بیان ماجرای استبصار خود پرداخت و گفت: در دوران دانشجویی در دانشگاه حجاز در جریان نوشتن کتابی برای تخریب مبانی علمی و اعتقادی شیخ مفید و شخصیت او به عنوان بزرگترین شخصیت فکری شیعه بعد از 12 امام پرداختم و 22 کتاب مطالعه کردم.

دانشمند بزرگ امروز شیعه اثنی عشری تأکید کرد: وهابیت قائل به این است که شیعه دین را تحریف می‌کند، خواستم یک عبارت تحریف شده از قرآن، نقل قولها و احادیث از طرف شیخ مفید پیدا کنم و شخصیت او را تخریب کنم اما دیدم هرچه ذکر کرده دقیق و درست است و به امانتداری او ایمان آوردم.
عصام العماد گفت: پرونده مربوط به تحریف را پاره کردم و سپس مطالعه کردم دیدم شیخ مفید به تمام شبهات و سئوالات ام علیه شیعه در 1000 سال پیش پاسخ داده است و همین امر سبب شدم هدایت شوم.(عصام العماد: مظلومیت امام علی موجب شیعه شدنم شد)

[4] استاد حسینی قزوینی در مورد کتاب قفاری در نقد شیعه می گویند:

در حقیقت این کتاب قویترین و مفصلترین کتابی است که در این چهارده قرن علیه شیعه نوشته شده است.به گمان خودش کل شبهاتی که در این چهارده قرن علیه شیعه بوده را مستند کرده و سر و سامانی داده و اینها را با قلم و بیان روز نوشته و از کتب شیعه هم برای خودش استشهاد و دلیل آورده است.اولین کتابی که علیه شیعه نوشته شده به نام العثمانیه (سال 255 ه.ق) متعلق به جاحظ است.

قفاری هر کتابی که علیه شیعه تا عصر حاضر نوشته شده را دیده است. وی کتابهایی هم که از طرف شیعه تحت عنوان ردیه نوشته شده را خوانده و با توجه به این قضایا چنین کتابی را نوشته است.

بعد از نوشته شدن این رساله به دستور ملک فهد آن را در یک تیراژ بسیار گسترده چاپ کردند و در کشورهای مختلف به کتابخانه‌ها و مراکز علمی فرستادند، الآن هم آن را کتاب درسی کارشناسی ارشد در دانشگاه بین‌المللی مدینه قرار دادند...

آیت الله العظمی فاضل لنکرانی (ره) حدود یک سال قبل از رحلتشان بنده را خواست و گفت که من این کتاب را دیده‌ام، خیلی بد نسبت به شیعه شبهه وارد کرده و در این زمینه خیلی قوی است. **10 سال از نوشته شدن این کتاب می‌گذرد اما جواب محکمی نه در حوزه و نه در دانشگاه به این کتاب داده نشده است.**

با حضرت آیت الله سبحانی هم صحبت کردم و ایشان گفتند که من گرفتاری و درس و بحثم زیاد است و نمی‌توانم، و به بنده با این تعبیری گفتند که شما اهلیت دارید آستین بالا بزنید و یک جوابی به این کتاب بنویسید و از جدتان امیرالمؤمنین(علیه السلام) و جده‌تان حضرت زهرا(علیها السلام) دفاع کنید و آنها هم قطعاً به شما کمک می‌کنند.

بنده چهارده سال شاگرد درس خارج آیت‌الله العظمی شبیری زنجانی بودم و نظر ایشان برای من جایگاه ویژه‌ای دارد. کتاب را خدمتشان بردم و ایشان گفت که یک هفته پیش من بماند، بعد از یک هفته که برای گرفتن کتاب به خدمتشان رفتم، دیدم خیلی ناراحت بود و گفت: این کتاب آقای قفاری بد جوری نسبت به شیعه پیله کرده و شبهات خیلی ناجوانمردانه‌ای وارد کرده، به نظر من شما درسهای حوزه و تدریستان را تعطیل کنید و به جواب این کتاب بپردازید.

وقتی کتابی به این گستردگی نوشته می‌شود و شبهاتی که در طول چهارده قرن بوده را بازسازی می‌کند تاثیر گذاریش در مخاطب بیشتر می‌شود و ما هم اولویت دارد که در اسرع وقت به این شبهات و اینگونه کتابها جواب بدهیم.

لذا وقتی دو تن از مراجع بزرگوار چنین تکلیفی برایمان معین کردند، ما هم بعضی از کارهای متفرقه را کم و جواب دادن به این کتاب را شروع کردیم...

این سه جلد در واقع یک دهم شبهات قفاری را جواب می‌دهد و قسمت اعظم آن باقی مانده است

فعلا به خاطر نداشتن امکانات و عدم حمایت مالی، کار متوقف شده و یک تیم ترجمه از اساتید ادبیات عرب با سرپرستی آقای دکتر فقیهی، مشغول ترجمه متن هستند.(گفت و گوی مشروح ایشان با خبرگزاری فارس)

[5] نگارنده این تعلیقه، از این مسئله تجربه شخصی دارد. هنگامی که مشغول بحث با یکی از سلفیان فعال در فضای وب بودم او مرا با این سؤال مواجه کرد که ائمه شما نسبت به خلفا نگاه مثبت دارند و این مسئله ای است که خود شما در کتب شیعه باره آن را روایت کرده اید. او در مقابل تعجب من از این ادعا شروع به آدرس دهی از کتب ما کرد. بگذریم از این نکته که یکی از آدرس ها شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و متن کلام این شخصیت سنّی بود! اما جالب در این میان، روایتی بود که صریحاً خلیفه اول را با وصف صدّیق عنوان کرده بود:

«وإليك ما قال في الشيخين (موضوع البحث) بعض معصوميكم وعلمائكم:

الناطق بالوحي سماه الصديق كما رواه البحراني الشيعي في تفسيره "البرهان"

ولم يقل هذا إلا لأن جده رسول الله صلى الله عليه وسلم عن علي بن إبراهيم، قال: حدثني أبي عن بعض رجاله عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: لما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم في الغار قال لأبي بكر: كأني أنظر إلى سفينة جعفر وأصحابه تعوم في البحر، وانظر إلى الأنصار

محبتيني (مخبتيني خ) في أفنيتهم، فقال أبو بكر: وتارهم اي رسول الله؟ قال: نعم! قال: فأرنيهم، فمسح على عينيه فرآهم، فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم أنت الصديق(البرهان" ج2 ص125)

...روى القمي في تفسيره عن أبيه عن بعض رجاله، رفعه إلى أبي عبد الله قال: (لما كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في الغار قال لأبي بكر: كأني أنظر إلى سفينة جعفر في أصحابه تقوم في البحر، وأنظر إلى الأنصار محتبين في أفنيتهم، فقال أبو بكر: وتارهم اي رسول الله! قال: نعم، قال: فأرنيهم، فمسح على عينيه فرآهم، فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أنت الصديق)(تفسير القمي: (1/289)).

سئل الإمام علي عليه السلام: لم اختار المسلمون أبا بكر خليفة للنبي صلى الله عليه وآله وسلم، وإمامًا لهم؟ فأجاب عليه السلام بقوله: «إن أبا بكر أحق الناس بها، إنه لصاحب الغار وثاني اثنين، وإنا لنعرف له سنه، ولقد أمره رسول الله بالصلاة وهو حي»

(شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد: (1/332).

وجاء عنه عليه السلام: «لولا أنا رأينا أبا بكر لها أهلًا لما تركناها» (شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد: (1/130)).

فهل يجوز لكم تخالفون رسول الله وتخالفون ائمتكم ومعصوميكم ؟؟؟

فان خالفتوهم ، فما هو دليلكم؟»

پاسخ وا البته روشن بود؛ تدلیسی که با حذف اساسی ترین فقره روایت در طرح آن اوج داشته بود:

فإنه حدثني أبي عن بعض رجاله رفعه إلى أبي عبد الله قال لما كان رسول الله ص في الغار قال لفلان كأني أنظر إلى سفينة جعفر في أصحابه- يقوم في البحر- و أنظر إلى الأنصار محتسبين في أفنيتهم- فقال فلان و تارهم اي رسول الله قال نعم- قال فأرنيهم فمسح على عينيه فرآهم [فقال في نفسه **الآن صدقت أنك ساحر**] فقال له رسول الله أنت الصديق(تفسير القمي، ج1، ص: 290)

14- حدثنا موسى بن عمر عن عثمان بن عيسى عن خالد بن نجيح قال: قلت لأبي عبد الله جعلت فداك سمى رسول الله ص أبا بكر الصديق قال نعم قال فكيف قال حين كان معه في الغار قال رسول الله ص إني لأرى سفينة جعفر بن أبي طالب تضرب في البحر ضاحة قال اي رسول الله و إنك لتراها قال نعم قال فتقدر أن ترينيها قال اذن مني قال فدنا منه فمسح على عينيه ثم قال انظر فنظر أبو بكر فرأى السفينة و هي تضرب في البحر ثم نظر إلى قصور أهل المدينة فقال في نفسه الآن صدقت أنك ساحر فقال رسول الله ص الصديق أنت.(بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم ؛ ج1 ؛ ص422)

موسى بن عمر بن يزيد الصيقل، عن عثمان بن عيسى، عن خالد بن يحيى قال: قلت لأبي عبد الله ع: سمى رسول الله ص أبا بكر صديقا؟

فقال: «نعم، إنه حيث كان أبو بكر معه في الغار، قال رسول الله ص: إني لأرى سفينة بني عبد المطلب تضرب في البحر ضاحة، فقال له أبو بكر: و إنك لتراها؟ قال:نعم، قال: اي رسول الله تقدر أن ترينيها؟ فقال: ادن مني فدنا منه فمسح يده على عينيه، ثم قال له: انظر، فنظر أبو بكر فرأى السفينة تضرب في البحر، ثم نظر إلى قصور أهل المدينة، فقال في نفسه: الآن

صدقت أنك ساحر، فقال له رسول الله ص صديق أنت».

فقلت: لم سمي عمر الفاروق؟ قال: «نعم، أ ال ترى أنه قد فرق بين الحق و الباطل، و أخذ الناس بالباطل».

قلت: فلم سمي سالما الأمين؟ قال: لما أن كتبوا الكتب و وضعوها على يد سالم فصار الأمين».

قلت: فقال اتقوا دعوة سعد؟ قال: «نعم» قلت: و كيف ذاك؟ قال: «إن سعدا يكر فيقاتل علي ع»(مختصر البصائر ؛ ص122-١٢٣)

10- فس، تفسير القمي أبي عن بعض رجاله رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام قال: لما كان رسول الله ص في الغار قال لأبي بكر كأني أنظر إلى سفينة جعفر في أصحابه يعوم في البحر و أنظر إلى الأنصار محتبين في أفنيتهم فقال أبو بكر و تراهم اي رسول الله قال نعم قال فأرنيهم فمسح على عينيه فرآهم فقال في نفسه الآن صدقت أنك ساحر فقال له رسول الله ص أنت الصديق

14- حدثنا موسى بن عمر عن عثمان بن عيسى عن خالد بن نجيح قال: قلت لأبي عبد الله جعلت فداك سمي رسول الله ص أبا بكر الصديق قال نعم قال فكيف قال حين كان معه في الغار قال رسول الله ص إني لأرى سفينة جعفر بن أبي طالب تضرب في البحر ضالة قال اي رسول الله ص و إنك لتراها قال نعم قال فتقدر أن ترينيها قال ادن مني قال فدنا منه فمسح على عينيه ثم قال انظر فنظر أبو بكر فرأى السفينة و هي تضرب في البحر ثم نظر إلى قصور أهل المدينة فقال في نفسه الآن صدقت أنك ساحر فقال رسول الله ص الصديق أنت.(بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج19 ؛ ص53)

[6] در اصطلاحات علمی، واژه «مدیریت اطلاعات» جایگاهی ویژه دارد:

مدیریت اطلاعات (به انگلیسی: Information management یا IM)، شامل مدیریت و جمع‌آوری اطلاعات از یک یا چند منبع و ارائه آن اطلاعات به یک یا چند مخاطب است. مدیریت به معنی سازماندهی و کنترل ساختار، ترکیب و پردازش و ارائه اطلاعات است....

سیستم‌های اطلاعات، خواسته همیشه بزرگترین سازمان‌های در حال رشد و پویا می‌باشد. نیاز برای بدست آوردن دسترسی مناسب، سریع، اقتصادی (مقرون به صرفه) تدبیر روش‌هایی جهت ایجاد مدیریت و بکارگیری پایگاه‌های اطلاعاتی در سازمان‌ها را ضروری می‌سازد اطلاعات مدیریت و سیستم‌های اطلاعات، بخصوص آن‌هایی که مربوط به فرایندهای تصمیم‌گیری مؤثر در سازمان می‌باشد یعنی به عنوان منابع سازمانی با ارزش در نظر گرفته می‌شود. به زبان ساده بیان کنیم، یک سیستم اطلاعات سیستمی است برای پذیرش داده اطلاعات به عنوان یک ماده خام و از طریق یک یا بیشتر فرایند تبدیل، تولید اطلاعات به عنوان یک محصول می‌باشد؛ و شامل عناصر عملکردی متعاقبی می‌باشد که مربوط به سازمان و محیط‌های آن است:

دریافت (درک): ورود اولیه اطلاعات، خواه بدست آمده یا تولید شده در یک سازمان.

ثبت: کسب فیزیکی اطلاعات

بررسی (جریان): انتقال با توجه به نیازهای خاص سازمان.

انتقال: جریانی کہ در یک سیستم اطلاعات اتفاق میافتد.

ذخیرہ: پیشبینی برخی استفادہ مورد نظر در آیندہ.

بازیابی: جستجوی اطلاعات ثبت شدہ.

ارائہ: گزارش، ارتباط و ....

بہطور خلاصہ، مدیریت اطلاعات مستلزم سازماندہی، بازیابی، کسب، تأمین امنیت و حفظ اطلاعات است. مدیریت اطلاعات اشتراک و ارتباط نزدیکی با مدیریت دادہها دارد.(سایت ویکی پدیا)

در مقالہ ای با عنوان«پانزدہ تعریف از مدیریت اطلاعات» نیز می خوانیم:

نیاز برای بدست آوردن **دسترسی مناسب، سریع و مقرون بہ صرفہ بہ اطلاعات موردنیاز** ، توجہ بہ بکارگیری روشهایی بہ منظور مدیریت و بکارگیری اطلاعات در سازمانها را ضروری می سازد. از زمانی کہ اطلاعات اولیہ وارد سازمان می شوند، بہ شکلهای مختلف ثبت می شود، بررسی و ارزیابی می شود، بہ جریان می افتد، در واحدهای مختلف منتقل می شود، بکار گرفتہ می شود، ذخیرہ شدہ و در زمان الزم مجددا بازیابی می شود، در واقع مدیریت اطلاعات در حال انجام بودہ است.

مدیریت اطلاعات مستلزم سازماندہی، بازیابی، کسب، تامین و حفظ اطلاعات است. این اثر بدنبال تبیین مفہوم مدیریت اطلاعات بودہ است. در این راہ بہ تاریخچہ و سیر تکاملی مدیریت اطلاعات توجہ نمود. با در نظر گرفتن سیر تحول تاریخی مدیریت اطلاعات می توان گفت این پدیدہ ہمراہ با پیشرفت فن آوری و علم رایانہ گسترش یافتہ است و نہ بدنبال آنہا. در واقع پیشرفت های فن آوری باعث شدند تا توجہ بہ بحث مدیریت اطلاعات بیشتر شود. یکی از مواردی کہ الزم است بہ آن اشارہ شود اینست کہ ہمواره بحث هایی در این رابطہ کہ مدیریت اطلاعات بیشتر بہ کدام رشتہ نزدیک است وجود داشتہ است و سہ رشتہ مدیریت، کتابداری و اطلاع رسانی و فناوری اطلاعات را مدعیان اصلی بودہ اند. ولی در عمل ہر سہ رشتہ و سایر رشتہ های مدعی، کم کاریهایی در راستای تبیین مفہوم مدیریت اطلاعات و کارکرد آن و ہمچنین توجہ بہ سیر تحول تاریخی آن داشتہ اند.

با توجہ بہ بررسی و پژوہشهای نگراندگان، در مجموع تعاریفی کہ در این رابطہ یافت شدند، از جنبہ های مختلف مورد بررسی و تحلیل قرار گرفتند، وجوہ اشتراک و افتراق آنہا بیان شدند و نہایتا تعریف نگراندگان در این زمینہ ارائہ شد. مدیریت اطلاعات عبارتست از بکارگیری اصول مدیریتی و ابزارهای مناسب در فرایندهای مربوط بہ اطلاعات کہ با ہدف در دسترس ساختن اطلاعات ارزشمند، در زمان و مکان و قالب مناسب، با کمترین ہزینہ، برای افراد مناسب صورت می گیرد و نہایتا منجر بہ بہبود تصمیم گیری و ارتقا دانش فردی و سازمانی خواہد شد. در این تعریف سعی شدہ است تا بہ ابعاد مدیریت نوین اطلاعات، توجہ شود و جنبہ آیندہ نگری را نیز در بر گیرد.(مقالہ پانزدہ تعریف از مدیریت اطلاعات)

[7] از مباحثی کہ در کتب رجالی بہ آن پرداختہ شدہ است، تفکیک بین واژہ «کتاب» و واژہ «اصل» است. مرحوم وحید در تعلیقہ خود بر منہج المقال استرابادی چنین می فرماید: «اعلم أنّ «الكتاب» مستعمل في كلامهم في معناه المتعارف، و هو أعم مطلقا من الأصل و النوادر... و ربما يطلق الكتاب في مقابل الأصل»

ایشان در ادامه به بیان اقوال در وجه تفاوت این دو می پردازد :

۱. اصل: صرفاً کلام معصوم/ کتاب: همراه با کلام مصنف

فقيل: إنّ الأصل ما كان مجرّد كلام المعصوم عليه السّلام، و الكتاب ما فيه كلام مصنّفه أيضا، و أيّد ذلك بما ذكره الشيخ رحمه اللّه في زكريّا بن يحيى الواسطي: له كتاب الفضائل و له أصل. و في التأييد نظر، إلّا أن يقال ما ذكره لا يخلو عن قرب و ظهور...

۲. اصل: صرفاً گردآوری/ کتاب: تنظیم و تبویب

و قيل في وجه الفرق: إنّ الكتاب ما كان مبوّبا و مفصّلا، و الأصل مجمع أخبار و آثار.

و ردّ بأنّ كثيرا من الاصول مبوّبة.

۳. اصل: مستقیماً از امام یا راویان از امام/ کتاب: برگرفته از اصل

و در پایان مختار خود را -که مورد اختیار نوع متاخرین از ایشان قرار گرفته است -بیان می کند: أقول: و يقرب في نظري أنّ الأصل هو الكتاب الذي جمع فيه مصنّفه الأحاديث التي رواها عن المعصوم عليه السّلام أو عن الراوي، و الكتاب و المصنّف لو كان فيها حديث معتمد معتبر لكان مأخوذا من الأصل غالبا.

و إنّما قيدنا بالغالب لأنّه ربما كان بعض الرواياتو قليلها يصل معنعنا و لا يؤخذ من أصل، و وجود مثل هذا فيه لا يضير أصالة، فتدبّر.(منهج المقال في تحقيق احوال الرجال، ج1، ص: ۱۱۶-۱۲۱)

مامقانی در توضیح المقال نیز این مطلب را به صورت خوبی شرح داده است: والمتحصّل: أنّ الأصل مجمع أخبار وآثار جُمعت لأجل الضبط والحفظ عن الضياع لنسيان ونحوه، ليرجع الجامع وغيره في مقام الحاجة إليه، وحيث إنّ الغرض منه ذلك لم ينقل فيه في الغالب ما كتب في أصل أو كتاب آخر لحفظه هناك، ولم يكن فيه من كلام الجامع أو غيره إلّا قليل مما يتعلّق بأصل المقصود، وهذا بخلاف الكتاب؛ إذ الغرض منه أمور، منها: تحقيق الحال في مسألة. ومنها: سهولة الأمر على الراجع إليه في مقام العمل، فيأخذ منه ما يحتاج إليه، ولذا ينقل فيه من كتابٍ وأصلٍ آخر ما يتعلّق بذلك ويبوّب ويفصّل، ويذكر فيه من كلام الجامع ما يتعلّق بردّ وإثبات وتقييد وتخصيص وتوضيح وبيان، وغير ذلك مما يتعلّق بالغرض المزبور.

ونظير القسمين عندنا موجود أيضاً، فمرّة نكتب في أوراق أو مجموعة ما نسمعه من صريح كلام فاضل أو غيره، أو نستنبطه من فحواه أو إشاراته، أو نلتفت إليه بأفكارنا وسيرنا في المطالب، سواء كان ذلك مطلبا مستقلّا أو دليلا على مطلب أو إيرادا ونقضا على خيال أو نكتة ودقيقة أو سرّ أو علّة لمقصود، إلى غير ذلك، فنسرع إلى جمعه في مقام ليكون محفوظا إلى وقت الحاجة. وربّما ننقل فيه من كتاب وقفنا عليه مع زعم صعوبة وصولنا إليه بعد ذلك. وأخرى نكتب تصنيفا لتحقيق مطالب ومقاصد

بالاستدلال الكامل أو غيره، أو لجمع مهمّات المطالب لرجوع الغير إليه، كما في الرسائل العمليّة ونحوها، أو تأليفا لجمع ما شتّت من أخبار أو لغة أو رجال أو حكايات لغرض سهولة الأمر على الراجع وكفايته بمقصوده، كان من المستنبطين أو الوعّاظ أو الزهّاد أو نحو ذلك. فالقسم الأوّل كالأصل، والثاني كغيره من الكتب.

ومما يؤيّد ما ذكرناه بعد ما سمعت من تصريح الجماعة أنّه لم نقف في الترجم على أن يقال: لفلان أصلان أو أُصول، أو مع الوصف بالكثرة، وكذا: إنّ له أصلاً في كذا.(توضيح المقال فی علم الرجال، ص: ۲۳۳-۲۳۴)

مرحوم کلباسی نیز در الرسائل الرجالیه دسته بندی مناسبی از بحث ارائه کرده اند فراجع:الرسائل الرجالیه،ج ۴،ص ۱۱۲-۱۱۳

در این زمینه به مقاله «آشنایی با منابع روایی شیعه» و پیوست آن مراجعه فرمایید.

[8] با واژه مهندسی فنواری اطّالعات که به اختصار مهندسی اطّالعات خوانده میشود اشتباه نشود.

«مهندسی اطلاعات، رشته مهندسی است که به تولید، توزیع، تجزیه و تحلیل و استفاده از اطلاعات، داده‌ها و دانش در سیستم‌ها می‌پردازد. این زمینه برای اولین بار در اوایل قرن ۲۱ شناسایی شد.

اصطلاح مهندسی اطلاعات که استفاده می‌شود، به یک روش مهندسی نرم‌افزار اطلاق می‌شود که امروزه بیشتر به عنوان مهندسی فنواری اطلاعات یا روش مهندسی اطلاعات شناخته می‌شود. این معنای فعلی خود را در اوایل قرن بیست و یکم بدست آورد.»

«مهندسی اطلاعات (IE) که با نام‌های مهندسی فنواری اطلاعات (ITE)، روش‌شناسی مهندسی اطلاعات (IEM) یا مهندسی داده نیز شناخته می‌شود، یک رویکرد مهندسی نرم‌افزار برای طراحی و توسعه سیستم‌های اطلاعاتی است.

مهندس داده کسی است که خطوط ETL داده‌های بزرگ را ایجاد می‌کند و امکان برداشت مقادیر زیادی از داده‌ها و تبدیل آن به مفاهیم معنادار را فراهم می‌کند. آن‌ها روی آمادگی تولید داده‌ها و مواردی مانند فرمت‌ها، انعطاف‌پذیری، مقیاس بندی و امنیت متمرکز هستند. مهندسان داده معمولاً از دانش زمینه مهندسی نرم‌افزار برخوردار هستند و در زبان‌های برنامه‌نویسی مانند جاوا، پایتون و اسکالا مهارت دارند.» (سایت ویکی پدیا)

[9] واژه معماری اطلاعات نیز، اصطلاحی مخصوص به خود دارد که لزوما با آن چه در متن بالا به آن اشاره شده است مطابقت ندارد:

معماری اطلاعات هنر و علم سازماندهی اطلاعات در وب‌سایت‌ها، اینترانت‌ها، نرم‌افزارها، و واسط‌های کاربر است. معماری اطلاعات، عبارت است از طراحی ساختاری سامانه‌های اشتراک اطلاعات، که با هدف ارتقای یافت‌پذیری و کاربردپذیری انجام می‌شود. معماران اطلاعات، چارچوبی برای چیدمان اطلاعات تعریف می‌کنند تا کاربر به سرعت و سهولت به اطلاعات مورد نظر خود دست یابد.

تعریف معماری

هر جا که نیاز به طراحی موجودیت یا سیستمی باشد که ابعاد یا پیچیدگی آن از یک واحد معین فراتر رفته ، یا نیازمندی های خاصی را تحمیل نماید ، نگرش ویژه و همه جانبه را لازم خواهد

داشت که در اصطلاح به آن معماری گفته می‌شود . معماری ترکیبی است از علم، هنر، تجربه که در رشته‌های نظیر ساختمان دارای قدمتی چند هزار ساله است . و همچنین معماری یعنی ارائه توصیفی فنی از یک سیستم که نشان دهنده ساختار اجزای آن، ارتباط بین آن‌ها و اصول و قواعد حاکم بر طراحی و تکامل آن‌ها در گذر زمان باشد . در فرهنگ معماری اطلاعات، یافت‌پذیری (Findability) شاخص‌هایی است که قابلیت یافتن یک موضوع یا شیء خاص را بیان می‌کند. به عبارت دیگر یافت‌پذیری، کیفیتی است که قابلیت یافته شدن و مکان یابی را نشان می‌دهد. هرگاه جستجو و یافتن یک چیز آسان باشد گوئیم که یافت‌پذیری است .

تاریخچه

اصطلاح معماری اطلاعات برای نخستین بار در سال ۱۹۷۵ توسط Richrd soul war man مطرح گردید . وی در رشته مهندسی معماری تحصیل کرده بود اما به موضوع چگونگی گردآوری اطلاعات و سازماندهی و نمایش صورت‌های مختلف آن علاقه‌مند شد . تعریفی که او از معماری اطلاعات ارائه داده چنین بود: «**سازماندهی الگوها در قالب داده‌ها و ارائه این داده‌ها به صورتی واضح و در عین حال پیچیده**». این اصطلاح در سال ۱۹۹۶ توسط دو نفر از محققان علوم کتابداری و اطلاع‌رسانی به نام‌های Peter Morvile و Lous Rosenfeld مدیران شرکت Argus Associate که در دانشکده کتابداری و اطلاع‌رسانی دانشگاه میشیگان تدریس می‌کردند، مجدداً مطرح گردید. در همین سال (۱۹۹۶) قانونی در کنگره آمریکا به تصویب رسید که به قانون «کلینگر کوهن» معروف شد . مطابق این قانون، همه وزارتخانه‌ها و سازمان‌های فدرال آمریکا ملزم شدند معماری IT خود را تنظیم نمایند. مسئولیت تدوین، اصلاح و اجرای معماری IT یکپارچه در هر سازمان مطابق این قانون بر عهده مدیران ارشد اطلاعاتی (CIO) آن سازمان قرار گرفت. قانون کلینگر کوهن معماری اطلاعات را چنین تعریف می‌کرد:«**یک چارچوب یکپارچه برای ارتقاء ای نگهداری فنوری موجود و کسب فنوری اطلاعاتی جدید برای نیل به اهداف راهبردی سازمان و مدیریت منابع آن**»...

مفهوم معماری اطلاعات

اصطلاح معماری اطلاعات در سال‌های اخیر به عنوان واژه‌های تازه در طراحی نظام‌های اطلاعاتی و طراحی وب راه یافته اما هنوز هم متخصصین در ارائه تعریفی واحد از آن شک دارند . Martin White معماری اطلاعات را همچون اطلاع‌رسانی مجموعه‌ای از ابزارها و روشها می‌داند که توسط متخصصین در مقیاسی وسیع برای حل مشکلات مدیریت اطلاعات استفاده می‌شود . Iain Barker در تعریف معماری اطلاعات می‌گوید:«معماری اطلاعات اصطلاحی است جهت توصیف ساختار یک سیستم ، عینی شیوه‌ای که در آن اطلاعات سازماندهی، کدگذاری و منتقل می‌شوند.» D.Grant Campell در تشریح این اصطلاح می‌گوید:«معماری اطلاعات شباهت کمی با موضوعات دارای رویکرد ذهنی دارد و بیشتر شبیه به رویکردهای فلسفی مثل پدیده‌شناسی و ساختار گرایی است.» قانون کلینگر کوهن تصریح می‌دارد که معماری اطلاعات یک چارچوب یکپارچه برای ارتقاء ای نگهداری فنوری موجود و کسب فنوری اطلاعاتی جدید برای نیل به اهداف راهبردی سازمان و مدیریت منابع آن فراهم می‌نماید. هر تعریفی که از معماری اطلاعات ارائه کنیم، باید بپذیریم که رویکرد معماری در برنامه‌ریزی و توسعه فنوری اطلاعات در یک سازمان، نهاد یا دولت نقشی اساسی دارد. می‌توان چنین گفت که معماری اطلاعات قادر است با سازماندهی اصولی اطلاعات به کاربران اجازه شناخت، جستجو و استفاده از اطلاعات را بدهد.

امروزه لفظ معماری اطلاعات اغلب به امر سازماندهی اطلاعات در تار جهانگستر (www) اطلاق می‌شود. (سایت ویکی پدیا)

Information **A**rchitecture یا به اختصار **IA** مهارت طراحی اصولی ساختار یک وبسایت است که به کاربران و موتورهای جستجو اجازه می‌دهد تا اطلاعات ارائه‌شده را بفهمند، پیدا کنند و یا جایگاه

نسبی آن‌ها را درون وبسایت حدس بزنند. یک معمار اطلاعات وبسایت به جنبه‌های مختلفی از سایت نگاه می‌کند و نقشی حیاتی در پیاده‌سازی ترتیب قرارگیری اجزا، سلسله مراتب، دسته‌بندی‌ها، زیرشاخه‌ها، جابه‌جایی در منوهای مختلف وبسایت و به طور کلی لایوت سایت ایفا می‌کند.(مقاله آشنایی با مفهوم Information Architecture (معماری اطلاعات) در فرایند طراحی سایت)

خلاصه دو فصل ابتدایی کتاب معماری اطّلاعات را نیز می‌توانید در اینجا بیابید.

[10] در فضاهای علمی و غیرعلمی مثال های متعددی از موارد معماری اطلاعات را می توان یافت.

حداقل دو صنعت از صنایع خمس منطق ارسطویی یعنی بحث از جدل(طوبیقا) و همین طور خطابه(ریطوریقا)، در ارتباط گسترده با بحث معماری است. از سوی دیگر و در فضاهای رایج امروزی، رسانه ها نقش گسترده ای در معماری اطلاعات دارند. این که چه مطلبی انعکاس پیدا کند و دیگری چنین اقبالی نیابد یا این که همه مطالب گفته شود لکن با این تنظیم که کدام یک در صدر اخبار باشد و دیگری حاشیه نشین. همه این ها انحاء مختلف معماری اطلاعات را شامل می شوند.

[11] رساله كبرى در علم منطق است. مير را رساله‌اى ديگر مختصرتر از كبرى در منطق است لذا اين دو رساله را به قياس يكديگر صغرى و كبرى گويند يعنى رساله صغرى و رساله كبرى. و من منطقم دربارۀ كبراى منطق همان است كه دربارۀ صرف مير.

غرضم از تعريف كتاب مذكور اين كه در آغاز تحصيلم كه در مسجد جامع آمل اشتغال داشتم چنينم هست ياد از پير دانا[در پاورقى:آية اللّه محمد غورى آملى رحمه اللّه] فراموشم نشد هرگز همانا كه فرمود مير سيد شريف كبرى را تدريس مى‌كرد پس از پايان يافتن آن به شاگردان گفت ببينيد مردم در محاورات روزانۀ خود چه مى‌گويند؟ آنان از گفتگوى مردم چيزى نيافتند و به مير گفتند مكالماتشان دربارۀ معاملاتشان بود. گفت پس مطالب كبرى را نفهميده‌ايد دوباره بايد درس بگيريد: پس از اتمام دور دوم باز به آنان گفت ببينيد مردم چه مى‌گويند. در اين بار به مير گفتند مردم همين مطالبى را كه ما خوانده‌ايم بر زبان داشتند: يكى به صورت قضيۀ حمليّه جمله‌ها را ادا مى‌كرد و ديگرى به صورت قضيۀ شرطيّه. آن ديگرى قضيه‌اش ممكنه بود و آن ديگرى فعليّه. آن يكى به هيئت ضرب اوّل شكل اوّل نتيجه مى‌گرفت و آن ديگرى به صورت استقراء و آن ديگرى به طرز تمثيل و... مير گفت حال درسها را فهميده‌ايد. آرى همانها را كه مردم بالفطره دارايند از قوه به فعليّت درآمده است و به صورت منطق اي عروض، تدوين و تنظيم شده است.(دروس معرفت نفس، ص ۱۹۵-۱۹۶)

[12] افاده شده در جلسه دوم مباحث کلامی، تاریخ ۲۸/ ۹/ ۱۴۰۰

[13] افاده شده در جلسه دوم مباحث کلامی، تاریخ ۲۸/ ۹/ ۱۴۰۰

[14] نمونه‌ای از مراعات این ضابطه را می‌توان در مقاله«یک ثواب یا دو ثواب» مشاهده کرد. موضوع این مقاله، چالشی ترین بحث با اهل‌سنت است: ماجرای رزیه یوم الخمیس و جسارتی که در این جریان به رسول خدا صلی الله علیه و آله صورت بست. اما نحوه بیان موضوع به‌صورتی است که هیچ گونه چالشی با باورهای راسخ اهل‌سنت ندارد. محور سؤال مطرح شده در مقاله نقل معروف «للمصیب اجران و للمخطئ اجر واحد» است. در این مقاله می‌خوانیم:

به نظر می‌رسد امروزه که عصر سهولت نظرسنجی است، یک نظرخواست عمومی انجام شود تا تک تک مسلمین بدون واهمه از اتفاق علما، بلکه تنها با مراجعه به فطرت اصیل انسانی خود، قضاوت کنند که آیا خلیفه دوم در این موضع گیری **دو ثواب دارد یا یک ثواب؟**

این سؤال، به اندازه سر سوزنی برای احدی از مسلمین، تحریک آمیز نیست، و رنگ سنّی و شیعی ندارد، و بازخورد نظرسنجی، تاثیر عظیمی در همگرایی مسلمین دارد، چون می‌فهمند علما با اتّفاق خود، گاهی مانعی بزرگ بر سر راه تفاهم ایجاد می‌کنند، هر چند برای خود و طبق ضوابط فرهنگی خود، توجیه مقبول نزد خود داشته باشند، اما زمانها سپری شده و احساس نیاز به همگرایی و رفع موانع آن شدیدا احساس می‌شود.

چندین سال، این سؤال را به این صورت مطرح می‌کردم که تا حدی تحریک آمیز بود، می‌گفتم لا اقل مسلمین آن شخص را (یعنی نمی‌گویی عمر بوده(که نسبت هذیان یا احتمال آن را به حضرت رسول داشت **محکوم** کنند، ابراز کنند که عملکرد آن شخص، محکوم است، ای مسلمین! چگونه او جرأت کرد به پیامبر شما چنین بگوید اما شما جرأت محکوم کردن او را ندارید؟! اما به هر حال می‌گویند صحابی بود و شما با صحابی چنین برخورد نکنید!

اما طرح اینگونه سؤال که: **آیا اتفاق علما بر دو ثواب داشتن عمر را می‌پذیرید یا فقط یک ثواب برای او منظور می‌کنید؟** هیچگونه برخوردی با مبانی فرهنگی اهل سنت ندارد، اما در عین حال تاثیر عظیمی بر همگرایی و عدم تحقیر یکدیگر در گرایشهای فرهنگی دارد.(سایت المباحث، مقاله دو ثواب یا یک ثواب)

[15] عبارت ابن تیمیه این است:

وقد **اتفق أهل العلم بالنقل، والرواية، والإسناد على أن الرافضة أكذب الطوائف، والكذب فيهم قديم،** ولهذا كان أئمة الإسلام يعلمون امتيازهم بكثرة الكذب قال: أبو حاتم الرازي . سمعت يونس بن عبد الأعلى يقول: قال أشهب بن عبد العزيز سئل مالك عن الرافضة، فقال: لا تكلمهم، ولا ترو عنهم، فإنهم يكذبون، وقال. أبو حاتم: حدثنا حرملة [قال] : سمعت الشافعي يقول: لم أر أحدا أشهد بالزور من الرافضة، وقال. مؤمل بن إهاب : سمعت يزيد بن هارون يقول: يكتب عن كل صاحب بدعة إذا لم يكن داعية إلا الرافضة، فإنهم يكذبون، وقال. محمد بن سعيد الأصبهاني : سمعت شريكا يقول: أحمل العلم عن كل من لقيت إلا الرافضة، فإنهم يضعون الحديث، ويتخذونه دينا، [وشريك هذا وه شريك بن عبد الله القاضي، قاضي الكوفة، من أقران الثوري، وأبي حنيفة، وهو من الشيعة الذي يقول بلسانه: أنا من الشيعة، وهذه شهادته فيهم] ، وقال أبو معاوية : سمعت الأعمش يقول: أدركت الناس، **وما يسمونهم إلا الكذابين، يعني صحاب المغيرة بن سعيد** (كتاب منهاج السنة النبوية ، ج ١، ص59 -٦١)

والمقصود هنا أن العلماء كلهم متفقون على أن الكذب في الرافضة أظهر منه في سائر طوائف أهل القبلة، ومن تأمل كتب الجرح، والتعديل المصنفة في أسماء الرواة، والنقلة، وأحوالهم - مثل كتب يحيى بن سعيد القطان، وعلي بن المديني، ويحيى بن معين، والبخاري، وأبي زرعة، وأبي

حاتم الرازي، والنسائي، وأبي حاتم بن حبان، وأبي أحمد بن عدي. والدارقطني، وإبراهيم بن يعقوب الجوزجاني السعدي، ويعقوب بن سفيان الفسوي ، وأحمد بن عبد الله بن صالح العجلي، والعقيلي، ومحمد بن عبد الله بن عمار الموصلي، والحاكم النيسابوري، والحافظ عبد الغني بن سعيد المصري، وأمثال هؤلاء الذين هم جهابذة، ونقاد، وأهل معرفة بأحوال الإنسان - رأى المعروف عندهم بالكذب في الشيعة أكثر منهم في جميع الطوائف (كتاب منهاج السنة النبوية، ج ١، ص66)

قلت: قوله (مجمع على صحته) مجازفة خطيرة، وكذبة ظاهرة لا يجرؤ عليها عاقل! وصدق شيخ الاسلام ابن تيمية - رحمه الله تعالى – لما قال: (سبحان من خلق الكذب وأعطى تسعة أعشاره للرافضة) وذلك أنا نسأل الشيعة الذين يدافعون عن الموسوي وأمثاله، من نقل الاجماع؟ وأين؟ والحديث ضعيف جدا وذلك ان فيه زيد بن الحسن الأنماطي، قال أبو حاتم: منكر الحديث، وكذا قال الذهبي، واما متن الحديث فمنكر جدا ومن شاء فليراجعه عند الطبراني في الكبير في ج٣ حديث رقم ٣٠٥٢، وهذا الحديث – اعني حديث الغدير – لا بأس أن نقف عنده قليلا لأنه من الأحاديث التي أتصور أنا أنها مهمة وأن الشيعة يستدلون بها كثيرا على اهل السنة. هذا الحديث يعتبر من اهم الأدلة عند الشيعة حتى ألف فيه كتاب من ١١ مجلدا!! وهو كتاب (الغدير) للأميني.(وقفات مع كتاب المراجعات، ص63)

برخی دیگر از نسبتهای ناروای ابن تیمیه به شیعیان را در این صفحه ببینید.

ذهبی نیز در این باره می گوید: وما أكثر الكذب في العالم ولكن تسعة أعشاره وأقل وأكثر بأيدي الرافضة(كتاب المنتقى من منهاج الاعتدال، ص116)

[16] افاده شده در جلسه تفسیر سوره ق تاریخ ۲۱/ ۱۲/ ۱۳۹۰

[17] افاده شده در جلسه با دوستان فعال در عرصه تحقیقات حوزوی در تاریخ ۸/ ۱۲/ ۱۴۰۱

[18] تحقیقات علمی در متون دینی می تواند چند مبنا و محور داشته باشد:

سند محوری: برخی از تحقیقات سند محورند. در این نگاه، معیار ارزشگذاری روایات بر اساس سند است و صحت یا ضعف سند، به تنهایی برای خارج کردن حدیث از گردونه استدلال کافی است.

متن محوری: در این رویکرد، محور متن روایت است و با غضّ نظر از سند، به بررسی صرفاً محتوایی مطلب می پردازیم.

موضوع محوری:موضوع محوری به این معناست که در مقام تحقیق از هیچ یک از شواهد و قرائنی که می تواند ما را در رسیدن به مقصود یاری کند ولو به صورت اندک و احتمالی دست نکشیم.در این مقام، سند مانند متن ارزشمند است اما ارزشی به تناسب جایگاه خویش. در نهایت امر، تمامی این شواهد در یک نظام شبکه ای(تشابک شواهد) محقّق را به جمع بندی نهایی می رساند.

[19] افاده شده در جلسه دوم مباحث کلامی، تاریخ ۲۸/ ۹/ ۱۴۰۰

[20] کشف الآیات به معنای فهرست الفبایی آیات قرآن کریم است:

«فهارس قرآن»: فهرستهای قرآنی دوگونهاند يا لفظياند، يا موضوعی. فهرست لفظی يعنی فهرست كلمات قرآنی را كشّاف الآيات (در عرف فارسی: كشف الآيات) نيز گفتهاند، كه تدوين آنها؛ تاريخی سه چهار قرن« دارد. كشف الآيات كه به آن «آيه باب» هم میگويند يا كشف الكلمات كه به آن واژهنما (- كنكوردانس) هم میگويند از نظر فنی فرق دارد. زيرا اوّلی كه میخواهد آيه را (با ذكر بخشی از آن) بازيابی كند، فقط كلمات كليدی را فهرست میكند و حروف و كلمات غير كليدی (مانند الذی يا الذين) را رها میكند، ولی دومی میخواهد از همه الفاظ قرآنی، حتی حروف (حتی واو) فهرستی كامل به دست دهد. ولی خواه ناخواه اشتراك و شباهت ساختاری بين آنها هست. يكی از مهمترين و معروفترين كشف الكلمات قرآن مجيد، نجوم الفرقان فی اطراف القرآن، اثر گوستاو فلوگل (۱۸۰۲-۱۸۷۰ م) مستشرق و قرآنپژوهِ آلمانی است كه آن را همراه با قرآن مصحح خود انتشار داده است. در عصر جديد شاروان محمود رامیار (م ۱۳۶۳ ش) قرآنپژوهِ ايرانی و نويسنده بهترين «تاريخ قرآن» به زبان فارسی، فهرست الفاظ يا فهرست كلمات را كه همانند يك كشف الآيات الفبايی است، تدوين كرده است. ترتيب الفبايی اين اثر، طبق ظاهر كلمات است، نه مدلول، لذا برای ايرانيان، آسانيابتر است؛ و همراه با قرآن كتابت مصطفی نظيف (قدرغلی) در سال ۱۳۴۵ ش به طبع رسيده است. (تحت عنوان: قرآن مبين و فهارس القرآن). مشهورترين و متداولترين كشف الآيات، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الكريم، تدوين محمد فؤاد عبد الباقی (۱-۱۳۸۸ ق) است كه كلمات كليدی قرآن را طبق مدلآنها، به ترتيب الفبايی، همراه بخشی از آيه، ياد كرده است. و كتابی است كمحجم و پرفايده. گفتنی است كه به رقم آيات اين اثر با قرآن طبع ملك فؤآد (- مصحف قاهره و از آنجا با مصحف المدينه - كه در بخش «چاپ قرآن» تفصيل معرفیاش كرديم - همخوان است.(مقدمات بنيادين علم تفسير، ص ۴۸۰-۴۸۱)

فهرست الفبائی آيات قران. (يادداشت مؤلف).(لغت نامه دهخدا) (اسم) فهرستی الفبايی ای موضوعی از كلمات قر آن با ذكر سوره و آيه كه بتوسط آن بتوان باسانی آيه منظور را پيدا كرد(فرهنگ فارسی) فهرستی الفبايی از كلمات ای آيات قرآن با ذكر شمار سوره و آيه(فرهنگ عميد، برسه اين معانی از سايت آبادیس)

دراصل كاشف/كشّافالآيات و در لغت بهمعنای فهرست الفبايی آيات قرآن) در اصطلاح علوم قرآنی، كتابها و ملحقات قرآنی، كه خوانندهِ را سريعتر به يافتن آيات مورد نظر راهنمايی میكند. برخی محققان قرآنی، [illegible] الدين احمد بن محمد مدوّن نيشابوری را اولين كشافالآيات میدانند. بعضی كشافالآياتها براساس مادهِ ای ريشهِ كلمه تدوين میشوند؛ مانند [illegible] اثر محمد فؤاد عبدالباقی و برخی هم بر حسب صورت ظاهر و مكتوب كلمات قرآنی، مانند [illegible] روحانی. نوعی ديگر بهترتيب آغاز و انجام آيهها نوشته میشوند؛ مانند [illegible] محمدعلی كربالايی. چند نمونه از كشافالآياتها براساس ترتيب الفبايی: ۱. [illegible] الدين احمد مدوّن نيشابوری (ق ۸۵۸) شامل ۲۹ فصل؛ ۲. [illegible]؛ ۳. [illegible] (عبدالله پاشا فرزند ابراهيم حسينی)؛ ۴. [illegible] (ـ۱۰۶۱ق) به زبان ترکی؛ ۵. [illegible]، اثر حافظ محمود افندی مفتی، كه در واقع ترجمهِ ظ محمود بن حنفی رومی بغدادی است، در ۱۱۵۵ق؛ ۶. [illegible] بن سليمان؛ ۷. [illegible]؛ ۸. [illegible] حسين محمد فهمیالشافعی؛ ۹. [illegible] ابراهيم.(سايت ويکی وج)

باید توجّه داشت که اصطلاح کشف الآیات گاهی در معنای عامّ فهرست نویسی آیات قرآنی به کار می رود که خود شاخه ای مستقل است و یکی از شعب علوم قرآنی به شمار می رود(در این باره به مقاله نفیس آیات الایات فرقانی اولین کشف الآیات از شهاب الدین احمد بن مدون نیشابوری مراجعه کنید)در این صورت معجم ها نیز زیرمجموعه آن به شمار می آیند(همان طور که در کتاب مقدمات بنیادین علوم تفسیری ارائه شده است) و گاهی ناظر به کشف الآیات رایج مندرج در پایان مصاحف شریفه است که صرفاً به شماره آیه و سوره اکتفا می کند و در این استعمال، مقابل معجم مفهرس است. مقصود از این واژه در متن بالا، همین استعمال دوم است.

[21] در میان فوائد فراوان این رویکرد، می توان به داستان تشیع یکی از اهل سنت اشاره کرد که خودش اعلام می کند جرقه تشیع او از چند روایت دست نویس در اتاق کار یکی از جوانان شیعه بوده است:«این جوان شیعه رها شده از فرقه وهابیت در ادامه گفت: قبیله، بنده را هم از همان دوران نوجوانی وارد گروه های جماعت تبلیغی کردند و در آن آموزش هایی را برای سخنرانی و تبلیغ وهابیت دیدم.

شیرانی افزود: در یکی از اجتماعات بزرگ تبلیغی جهان در راوند پاکستان که به اجتماع تبلیغی جماعت جهان معروف است، متوجه مرگ یکی از دوستان نزدیکم به نام صادق شدم و پس از پرس و جو از نحوه وفات او، به من گفتند که در جمع عزاداران حسینی کابل خود را با مواد منفجره منهدم کرده و به شهادت رسیده و جمعی از عزاداران را نیز کشته است.

این مبلغ نوشیعه خاطر نشان کرد: این موضوع حسابی ذهن و فکر مرا به خود مشغول کرده بود تا اینکه در دانشگاه علوم پزشکی پذیرفته شدم و در سفری به کرمان **چند روایت دست نویس به نقل از کتب اهل سنت که با مازیک بر روی کاغذ نوشته و در محل کار یک جوان شیعه نصب شده بود توجه مرا به خود جلب کرد.**

حمید شیرانی افزود: یکی از این احادیث به نقل از رسوالله (ص) بود که فرموده بود اگر کسی بمیرد و امام زمانش را نشناسد مرگش با جاهلت است، وقتی اینها را خواندم **با خودم گفتم شیعیان دروغ میگویند**، کیست که کتب اهل سنت را ورق بزند و صحت احادیث را بررسی کند، با این حال منبع حدیث را نوشتم و از صحیح مسلم و مستدرک حاکم نیشابوری آن را جستجو کردم و یافتم.

وی عنوان کرد: با درک صحت سندی این حدیث، مفهوم حدیث که عاقبت سهل انگاری و بی تفاوتی نسبت به شناخت امام زمان واجد شرایط مرگ جاهلی و حشر و نشر با بت پرستان و مشرکین در قیامت بود برای من اثبات شد.

شیرانی اظهار داشت: به تحقیقات خود ادامه دادم تا اینکه به حدیث ثقلین رسیدم که در آن از کتاب و عترت به عنوان دو یادگار پیامبر(ص) یاد شده بود، از این منظر باز هم این حدیث ذهنم را به خود مشغول کرد.»(خبرگزاری شبستان)

[22] او خود را اینگونه معرّفی میکند: شاب من مواليد سنة 1401هـ - موظف - مبرمج كمبيوتر وأنظمة - غير متزوج - من عائلة سلفية محافظة في المملكة العربية السعودية.

عنوان «مؤمن نجد» نیز عنوانی است که او به تاسی از جناب ابوطالب علیه رحمة الله و برکاته برای خود برگزیده است: أو بالاسم الجديد مؤمن نجد ليس فخرا بأني أعيش في نجد ولكني

اقتبستہ من أحد ألقاب موالي أبي طالب مؤمن قريش عليہ السلام ، اذہ الرجل المظلوم الذي لہ الفضل علی کل مسلم لکن أحقاد بني أمیۃ علیہم لعنۃ اللہ ومن والاہم وتولاہم وأحبہم ودافع عنہم جعلتہ روحي لہ الفداء کافرا وقرن بأبي لہب وأبي جہل في المنزلۃ(موقع ملک الرواطب، صفحہ مستبصرین، مؤمن نجد)

[23] وا در اینباراہ میگوید:« ذہبت ذات مرۃ لصلاۃ الجمعۃ وتفاجأت أن عنوان الخطبۃ الرافضۃ ، ومن ضمن ما سمعت في الخطبۃ : أن الرافضۃ یعتقدون بتخطئۃ جبریل بانزال الوحي علی النبي (ص) بدل من علي علیہ السلام بل واعتقادہم بتحریف القرآن وتکفیر الصحابۃ من المعروف عند أہل السنۃ أن الصحابۃ ہم بمنزلۃ الملائکۃ في البشر وأن کل من رأی النبي ومات علی الإسلام وہو صحابي ، سبحان اللہ یقترف کل الموبقات ویموت علی الإسلام وأن الشیعۃ دیدنہم حدیث من قتل سنیا سنویا دخل الجنۃ و أضعف الإیمان دیدنہم المشي علی ظل السنیي.

وذکر أمور تخص بعض الأدیان وشبہہم بہا ورأیت انہ من عدم المناسب ذکرہا ... ، ولیس لہم طریق صحیح حیث أن نبیہم علی علیہ السلام وبما أن نبیہم باطل إذن لیس لہم مصحف أو سنۃ نبویۃ والا یرتبطون باللہ بأي طریق.

وعندما تکلمنا معہ في جلسۃ خاصۃ تکلم عن أمور أخلاقیۃ مثل لیلۃ الطفیۃ وتأجیر العرض ، وبدأ بسرد القصص الخیالیۃ في مواضیع زواج المتعۃ ، وأن من ، قال : ال للشیخ فقد کفر حیث من أساسیات الدین دیدنہم عدم الاعتراض علی الشیوخ والسؤال أبدا عکس ما رأیتہ بعد تشیعي من تواضع شیوخ الشیعۃ والفرق الکبیر جدا بینہم وبین شیوخ السنۃ لیس معي کمستبصر وإنما مع کل المجتمع الشیعي والسنی دون تفرقۃ...

وا سپس با سفر بہ مناطق شیعی و مشاہدہ حسن سلوک آنہا در مواضع والیہ خود مردد میشود:

خرجت مرۃ مع أحد أصدقائي ، وقال لي عندي ضیوف من الشرقیۃ دیدنہم عمل لمدۃ یومین وسکنہم قریب من حینا حتی نتواصل معہم ألنہم ال یعرفون أحد غیرہ في المدینۃ ودیدنہم عمل ومراجعۃ في أحد الدوائر الحکومیۃ ، وفعلا جلست معہم یومین وکانوا قمۃ في الاخلاق الفاضلۃ والصدق والاحترام والتفاہم والکرم والصداقۃ تمنیت أنہم یجلسون أکثر من ہذا لأني لم أجد بحیاتي مثلہم ، بعد ما عادوا لمدینتہم ، قلت لصدیقي ہذا لیتني أتعرف علی أناس مثل ہؤلاء یعیشون ہنا وتفاجأت عندما قال لي : الشیعۃ کلہم ہکذا.

قلت لہ : شیعۃ ، قال : نعم.

قلت : أنا ولو أعرف أنہم شیعۃ ما کنت قابلتہم ... وکنت مصدوما جدا.

السبب الأول : لأني بقیت مع شیعۃ مدۃ یومین ولم أعرف نتیجۃ الترسبات الموجودۃ في عقلي عن الشیعۃ.

السبب الثاني : لأني تفاجأت بہم وبما یحملونہ من طیبۃ وحسن خلق.

- طبعا لیس الوحیدین بہذہ الاخلاق لکن سبحان اللہ ترى طیبۃ القلوب واضحۃ فیہم وتختلف عن غیرہم مہما کانت أخلاقہم وأنا أعتبر ما رأیتہ ہي أنوار الولایۃ و ہذہ ہي الاخلاق المحمدیۃ الحقیقیۃ.

سألت صديقي عنهم فجاوبني أجوبة جيدة ، قال أنهم أناس معتدلين ودينهم صحيح وهذه الأمور التي تتكلم عنها اشاعات وكذب ... وبدأ يطرح علي بعض ما يعرفه عنهم ويبرئهم مما أقول : صديقي ال يزال سنيا حتى الآن حيث أنه كما ذكرت غير متشدد وقليل المعرفة بالمذاهب وأ بمعنى أصح عبارته هي أصلي وأصوم وأعبد الله وخالص يكفي(هامان)

اين برخورد جرقهاى ميشود براى پيگيرى موضوعى مطلب در فضاى اينترنت. اين پيگيرى ات رسيدن به كتاب ثم اهتديت و برخورد با ماجراى «رزية يوم الخميس» ادامه دارد.

[24] وا در مورد آشنايى خود با اين كتاب مىگويد برخورد سلبى مخالفين با اين كتاب من را در مطالعه آن مصمم كرد:

في إحدى المنتديات السنية كتبَ عبارة «**ثم انهبلت ، وبل ضللت**» طبعا المقصود به كتاب ثم اهتديت للشيخ التيجاني حفظه الله تعالى وأبقاه شوكة في عيون الوهابية وبصراحة أنا اشكر هذا الرجل وأحسده حسد غبطة حيث استطاع بكتبه نشر حقيقة المذهب الشيعي ، لم أهتم كثيرا ، قرأت الموضوع قراءة عابرة وانتقلت لغيرها من المواضيع... وبدأت أبحث حتى سقط بيدي كتاب ثم اهتديت **وسبب اختياري له** من بين قائمة الكتب الطويلة في موقع شبكة الشيعة العالمية **أني قرأت عنه في المنتدى السني ورأيت مدى استهزاء السنة فيه وكنت أكره هذا الأسلوب عكس ما رأيته من أخلاق الشيعة في منتدياتهم** ، فتحت فهرس الكتاب لم أهتم بما كتب عن حياته وأول موضوع أثارني وهو عنوان بداية الدراسة المعمقة ـ الصحابة عند السنة والشيعة.

قرأت أول العنوان فلم يعجبني حديثه حيث أرادأن يفرق بين درجات الصحابة **وهذا شيء كان صعب جدا أن أتقبله** ، ثم اتجهت إلى عنوان صلح الحديبية وهنا لم يثر انتباهي غير تعليق الشيخ التيجاني حفظه الله تعالى حيث كنت أعرف ما حصل في صلح الحديبية لكن الجديد هو شرح الشيخ التيجاني للموضوع شرحا صحيحا غير ما تعودنا على فهمه.

ذهبت إلى العنوان التالي وهو رزية الخميس **وبعد قراءة الحديث توقفت وقلت :بأن هذا الرجل يؤلف أحاديثا على هواه** -قبلة على جبينك الطاهر مولاي الشيخ التيجاني لكن هذه كانت نظرتي قبل الاستبصار وأنت خير من يقدر وضعي في تلك الفترة - وكما قالت أنه يتعدى على عمر كان اعتقادي أن هذا الحديث مختلق وغير موجود في البخاري ، أخرجت سي دي فيه كتب الصحاح وعملت بحث بعبارة اقتطفتها من الحديث الذي ذكره الشيخ التيجاني والذي أذهلني ظهور عدة نتائج فقمت باقفال البحث والدخول على أحد هذه الأحاديث **وبصراحة صدمت صدمة كبيرة لوجود هذا الحديث** ، عدت إلى كتاب الشيخ التيجاني وأكملت الموضوع **وكنت متضايقا جدا** لم أصدق الشرح الذي ورد مع الحديث فبحثت عن معاني كلمة الرزية وكلمة يهجر **وكانت النتيجة أقسى مما أتصور ...**

وفي اليوم الثاني قرأت المواضيع التالية من رأي القرآن بالصحابة وحديث الحوض و و و ... **توقفت وتركت القراءة وكنت في قمة الألم والضيق وكنت على وشك أن أترك القراءة في هذه الكتب نهائيا**.

قد يكون الكثير كان من أسباب تشيعهم بعد مشيئة الله هذا الكتاب لكن **أعتقد أن الوسط الوهابي قد الا يناسبه مثل هذا النوع من الكتب ، حيث التعصب موجود بقوة في عقولنا وبمجرد ذكر حديث صحيح فيه توضيح لحقيقة إسلامية مخفية يتم تعطيل العقل** ، هذه وجهة نظري فقط من واقع تجربتي.

ایشان روش کتاب معالم المدرستین را بیشتر میپسندد:

بعد أيام دلني أحد الاخوة في المنتديات على كتاب معالم المدرستين للسيد مرتضى العسكري الجزء الأول ، الجزء الثاني ، الجزء الثالث ، وبصراحة هذا الكتاب رائع حيث تدرج بالطرح وأول شيء أعجبني فيه وظهرت ابتسامة كبيرة مني عندما رأيت مكتوبا عمر بن الخطاب (ر)...

طبعا الكتاب تعرض للمناطق المحظورة لكن لم يكن بقسوة أسلوب الشيخ التيجاني حفظه الله تعالى هنا استفدت من قراءتي لكتاب الشيخ التيجاني حيث هيأني لقراءة غيره من الكتب وأصبح لدي عقل يفكر كان في اجازة وهابية.

در ادامه داستان مظلومیت حضرت زهرا و سید الشهداء علیهما السلام، حلقه نهایی است که وارد بحث نور استبصار رهنمون میسازد:

بعدها بدأت بالاختيار العشوائي للكتب وكان أول اهتمامي بالسيدة فاطمة الزهراء (ع) وهذه كانت المرحلة الثانية في القراءة فقرأت كتاب مظلومية الزهراء (ع) - السيد علي الميلاني **وبصراحة أحسست بألم في قلبي وحزن وكدت أنهار من الحزن** بدأت أبحث عن المصادر ووجدت أغلبها ولم أكمل حيث الأمور التي وجدتها هي ما كنت أريد التأكد منها.

ثم كتاب مأساة الزهراء الجزء الأول ، الجزء الثاني ، للسيد جعفر العاملي ، **ثم مقتل الامام الحسين وقتها كنت أريد أن أكسر رأسي لماذا لم أقرأ هذا من قبل ولم أسمع به** ، لماذا تركيز الحلقات والدروس والمحاضرات كلها في مجالات بعيدة كل البعد عن منقذ الأمة وأهل بيته ، لماذا يقال لنا أن أهل بيته هم أزواجه ويبتعدون عن كل كتب التفسير الذي تغير ما يريدون قوله....

وقت قراءتي أعلنت بيني وبين نفسي أن هذا الدين هو الدين الحق وهذه الفترة التي أعتبر أني استبصرت بها وأنتم تعلمون أن الإيمان بالقلب ، اتجهت للمجال الفقهي وبحثت عنه فوجدت مستدرك الوسيلة للسيد الخميني رحمة الله عليه ، طبعا سبب اختياري له لأنه الشيخ الشيعي الوحيد الذي نسمع به ولم أكن اعرف غيره ولم أكن أعرف موضوع التقليد أو غيره.(همان)

[25] ماجرای رزیه یوم الخمیس و گفتگوهای صورت گرفته بین پیامبرخدا با جماعت اصحاب در جای جای صحیح بخاری و مسلم و با تعابیر مختلف گزارش شده است..(ضمن عذر خواهی از نقل مستقیم این کلمات):

١٠. هجر رسول الله/ رسول الله یهجر

٢٨٨٨ - حدثنا قبيصة: حدثنا ابن عيينة، عن سليمان الأحول، عن سعيد ابن جبير، عن ابن عباس رضي الله عنهما: أنه قال: يوم الخميس وما يوم الخميس، ثم بكى حتى خضب دمعه الحصباء، فقال:اشتد برسول الله صلى الله عليه وسلم وجعه يوم الخميس، فقال: (ائتوني بكتاب أكتب لكم كتابا لن تضلوا بعده أبدا). فتنازعوا، ولا ينبغي عند نبي تنازع، فقالوا: هجر رسول الله صلى الله عليه وسلم؟ قال: (دعوني، فالذي أنا فيه خير مما تدعونني إليه). وأوصى عند موته بثلاث: (أخرجوا المشركين من جزيرة العرب، وأجيزوا الوفد بنحو ما كنت أجيزهم). ونسيت الثالثة.(کتاب صحیح البخاری ت البغا ، ج ٣، ص1111 - باب جوائز الوفد)

٢١- (١٦٣٧) حدثنا إسحاق بن إبراهيم. أخبرنا وكيع عن مالك بن مغول، عن طلحة بن مصرف، عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس؛ أنه قال:يوم الخميس! ويا يوم الخميس! ثم جعل تسيل دموعه. حتى رأيت على خديه كأنها نظام اللؤلؤ. قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم (ائتوني بالكتف والدواة (أو اللوح والدواة) أكتب لكم كتابا لن تضلوا بعده أبدا) فقالوا: إن رسول الله صلى الله عليه وسلم يهجر(كتاب صحيح مسلم ت عبد الباقي، ج ٣، ص1259)

٢. **ما شأنه اهجر؟ استفهموه:**

٤١٦٨ - حدثنا قتيبة: حدثنا سفيان، عن سليمان الأحول، عن سعيد بن جبير قال: قال ابن عباس: يوم الخميس، ويا يوم الخميس؟! اشتد برسول الله صلى الله عليه وسلم وجعه، فقال: (ائتوني أكتب لكم كتابا لن تضلوا بعده أبدا). فتنازعوا، ولا ينبغي عند نبي تنازع، فقالوا: ما شأنه، أهجر، استفهموه؟ فذهبوا يردون عليه، فقال: (دعوني، فالذي أنا فيه خير مما تدعونني إليه). وأوصاهم بثلاث، قال: (أخرجوا المشركين من الجزيرة العرب، وأجيزوا الوفد بنحو ما كنت أجيزهم). وسكت عن الثالثة، أو قال: فنسيتها(كتاب صحيح البخاري ت البغا ، ج ٤، ص1612 - باب مرض النبي صلى الله عليه وسلم ووفاته)

وهمينطور: كتاب صحيح البخاري ت البغا ، ج ٣، ص1155 - باب إخراج اليهود من جزيرة العرب و كتاب صحيح مسلم ت عبد الباقي، ج ٣، ص1257

٣. **قد غلبه / غلب عليه الوجع**

٦٩٣٢ - حدثنا إبراهيم بن موسى: أخبرنا هشام، عن معمر، عن الزهري، عن عبيد الله بن عبد الله، عن ابن عباس قال:

لما حضر النبي صلى الله عليه وسلم قال، وفي البيت رجال فيهم عمر بن الخطاب، قال: (هلم أكتب لكم كتابا لن تضلوا بعده). قال عمر: إن النبي صلى الله عليه وسلم غلبه الوجع، وعندكم القرآن. فحسبنا كتاب الله. واختلف أهل البيت، اختصموا: فمنهم من يقول: قربوا يكتب لكم رسول الله صلى الله عليه وسلم كتابا لن تضلوا بعده، ومنهم من يقول ما قال عمر، فلما أكثروا اللغط والاختلاف عند النبي صلى الله عليه وسلم قال: (قوموا عني).

قال عبيد الله: فكان ابن عباس يقول: إن الرزية كل الرزية ما حال بين رسول الله صلى الله عليه وسلم وبين أن يكتب لهم ذلك الكتاب، من اختلافهم ولغطهم.(كتاب صحيح البخاري ت البغا ، ج ٦، ص2680 - باب كراهية الاختلاف)

وهمينطور: كتاب صحيح البخاري ت البغا ، ج ٤، ص1612 - باب مرض النبي صلى الله عليه وسلم ووفاته و كتاب صحيح البخاري ت البغا ، ج ٥، ص2146 - باب قول المريض قوموا عني و كتاب صحيح البخاري ت البغا ، ج ١، ص54 - باب كتابة العلم و كتاب صحيح مسلم ت عبد الباقي، ج ٣، ص1259

برای مشاهده تفصیلی مستندات به پیوست شماره ۴ مراجعه فرمایید.

[26] 415 - أخبرنا عبد الله بن محمد بن يوسف، ان أحمد بن محمد بن عباس، ان محمد بن الحسن، ان الزبير بن بكار قال: حدثني محمد بن حسن، عن عبد العزيز الدراوردي قال: «أول من دوّن العلم

وكتبه ابن شهاب»(جامع بيان العلم وفضله، ج 1، ص 320)

437 - وأخبرنا عبد الوارث، نا قاسم، نا أحمد بن زهير، نا محمد بن الحسن، عن مالك بن أنس قال: «أول من دون العلم ابن شهاب»(هما، ص ٣٣١)

حدثنا سليمان بن أحمد، ثنا أحمد بن يحيى ثعلب، ثنا الزبير بن بكار، حدثني محمد بن الحسن بن زبالة، عن مالك بن أنس قال: «أول من دون العلم ابن شهاب»(حلية الأولياء وطبقات الأصفياء، ج 3، ص 363)

وقد كان السلف الصالح من الصحابة والتابعين لا يكتبون الحديث ولكنهم يؤدونه لفظا ويأخذونه حفظا إلا كتاب الصدقة وشيئا يسيرا يقف عليه البحث بعد الاستقصاء حتى يخف على الدروس وأسرع في العلماء الموت فكتب عمر بن عبد العزيز إلى عامله على المدينة أبي بكر بن محمد بن عمرو بن حزم الأنصاري التابعي: انظر ما كان عندك أي: في بلدك من سنة أو حديث فاكتبه فإني خفت دروس العلم وذهاب العلماء ولا تقبل إلا حديث النبي صلى الله عليه وسلم وليفشوا العلم وليجلسوا حتى يعلم من لا يعلم فإن العلم لا يهلك حتى يكون سرا، فتوفي - رحمه الله - قبل أن يبعث إليه أبو بكر بما كتبه وكان عمر قد كتب بمثل ذلك أيضا إلى أهل الآفاق وأمرهم بالنظر في حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم وجمعه.

وأول من دونه بأمره وذلك على رأس المائة الأولى: أبو بكر محمد بن مسلم بن عبيد الله بن عبد الله بن شهاب الزهري المدنيففي الحلية عن سليمان بن داود قال: أول من دون العلم ابن شهاب، وعن ابن شهاب قال: لم يدونه هذا العلم أحد قبل تدويني ثم كثر بعد ذلك التدوين ثم التصنيف وحصل بذلك خير كثير فلله الحمد.(الرسالة المستطرفة لبيان مشهور كتب السنة المشرفة ، ص ٣-٤)

وأما ابتداء تدوين الحديث فإنه وقع على رأس المائة في خلافة عمر بن عبد العزيز بأمره؛ ففي صحيح البخاري: "وكتب عمر بن عبد العزيز أبي أبي بكر بن حزم: انظر ما كان من حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم فاكتبه؛ فإني خفت دروس العلم وذهاب العلماء) ، وأخرجه أبو نعيم في تاريخ أصبهان بلفظ: "كتب عمر بن عبد العزيز إلى آفاق: انظروا حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم فأجمعوه". قال في فتح الباري: "يستفاد من هذا ابتداء تدوين الحديث النبوي، ثم أفاد أن أول من دونه بأمر عمر بن عبد العزيز ابن شهاب الزهري". اهـ

وأخرج الهروي في ذم الكلام من طريق يحيى بن سعيد، عن عبد الله بن دينار قال:"لم يكن الصحابة ولا التابعون يكتبون الأحاديث، إنما كانوا يؤدونها لفظا، ويأخذونها حفظا، إلا كتاب الصدقات والشيء اليسير الذي يقف عليه البحث بعد الاستقصاء حتى يخف عليه الدروس وأسرع في العلماء الموت، أمر عمر بن عبد العزيز أبا بكر الحزمي، فيما كتب إليه: أن انظر ما كان من سنة أو حديث فاكتبه.

وقال مالك في الموطأ رواية محمد بن الحسن: "أخبرنا يحيى بن سعيد أن عمر بن عبد العزيز كتب إلى الأمصار إلى أبي بكر بن عمرو بن حزم به. علقه البخاري في صحيحه"

وروى عبد الرزاق عن ابن وهب، سمعت مالكا يقول: "كان عمر بن عبد العزيز يكتب إلى الأمصار يعلمهم السنن والفقه، ويكتب إلى المدينة يسألهم عما مضى، أو يعملوا بما عندهم، ويكتب إلى أبي بكر بن حزم أن يجمع السنن، ويكتب بها إليه، فتوفي عمر بن عبد العزيز وقد كتب ابن حزم كتابا قبل أن يبعث بها إليه ... " اهـ. وفي رواية أن عمر بن عبد العزيز، كتب إلى عامله على المدينة أبي بكر بن حزم يأمره: "..انظر ما كان من حديث رسول الله أو سنة ماضية، أو حديث عمرة فاكتبه"، وقد مضى إليها في بعض الرواياتاسم القاسم بن محمد بن أبي بكر الصديق (107هـ) .

وكالهما من تلاميذ عائشة؛ فكان أعلم الناس بأحاديثها عن رسول الله، ولقد قام أبو بكر بن حزم بما عهد إليه عمر، ولكن هذا الخليفة العظيم لحق بربه قبل أن يطلعه على نتائج سعيه، على أن عمر كان قد كتب إلى أهل الآفاق وإلى عماله في الأمصار بمثل ما كتب إلى ابن حزم.

وكان أول من استجاب له في حياته وحقق له غايته عالم الحجاز والشام محمد بن مسلم بن شهاب الزهري المدنيالذي دون له في ذلك كتابا، فغدا عمر يبعث إلى كل أرض دفترا من دفاتره، وحق للزهري أن يفخر بعلمه قائلا: "لم يدون هذا العلم أحد قبل تدويني".

ويخيل إلى الباحث عندما يبلغ هذه المرحلة من الدراسة أن فكرة كره التدوين قد اختفت إلى الأبد، وأنها في هذا العصر بدأت تنسى.(تدوين السنة ومنزلتها، ص: 44-45)

وهذه أهم النتائج التي يمكن استخلاصها من الكتاب:

أولاً: أنه لم يصح حديث في النهي عن كتابة الحديث سوى حديث أبي سعيد الخدري الذي رواه مسلم، مع اختلاف بين البخاري ومسلم في رفعه ووقفه.

ثانياً: أن الأمر استقر في حياته صلى الله عليه وسلم على إباحة الكتابة، وقد قدّم المؤلف عدة أدلة على ذلك، بل ذكر أدلة من الكتاب والسُّنّة على الحث على الكتابة.

ثالثاً: أن التدوين بمعناه الواسع - وهو الجمع - قد بدأ في زمن النبي صلى الله عليه وسلم.

رابعاً: أن امتناع من امتنع من الصحابة والتابعين عن كتابة الحديث ليس للنهي الوارد في حديث أبي سعيد الخدري، ولكن هذا الامتناع معلّلٌ بأسبابٍ أخرى منها: -الخوف من انكباب الناس على الكتب وانشغالهم بها عن القرآن، وقد أورد الخطيب عن السلف النصوص الكثيرة المصرحة بذلك.

ومنها الحفاظ على ملكة الحفظ عند المسلمين إذ الاتكال على الكتاب يضعفها، ولذلك كان بعضهم يكتب ثم يمحو ما كتب، ولو كان النهي عن الكتابة مستقراً عندهم لما كتبوا ابتداءً.(تدوين السنة النبوية نشأته وتطوره من القرن الأول إلى نهاية القرن التاسع الهجري، ص ٧٣)

برخی از معاصرین اهل سنت، درصدد تخطئه این مطلب برآمده اند و خواسته اند با تفکیک بین تدوین به معنای گردآوری منظم و کتابت، مشکل را حل کنند:

هناك لبس فهم من التأريخ لتدوين السنة المشرفة، أدى هذا اللبس إلى أن السنةلم تكتب إلا في نهاية القرن الأول وبداية القرن الثاني الهجريين، وبالتحديد ابتداء من عهد عمر بن عبد العزيز - رحمه الله - حين أمر بتدوين السنة.

ومن دونها في هذا العهد بأمر من عمر بن عبد العزيز محمد بن مسلم ابن شهاب الزهري (ت124هـ) الذي قال: "لم يدون هذا العلم أحد قبل تدويني"؛ قال ابن حجر : "وأول من دون الحديث ابن شهاب الزهري على رأس المائة بأمر عمر بن عبد العزيز.

"ويقول السيوطي : وأما ابتداء تدوين الحديث فإنه وقع على رأس المائة في خلافة عمر بن عبد العزيز. وفي الحلية عن مالك قال: أول من دون العلم ابن شهاب .

فهم من هذا وغيره أن كتابة السنة لم تكن إلا في عهد عمر بن عبد العزيز وبعده، وأنه كان يعتمد في حفظها قبل ذلك على الصدور.

وتلقف ذلك المستشرقون، فجعلوا ذلك دليلاً على أن السنة كانت عرضة للنسيان والتغيير، والى يفيدها أنها دونت بعد تسعين عاماً وأكثر.

وكان هذا الاتهام في عصرنا، أما المصنفون القدماء فكانوا على يقين أن السنة حفظت؛ سواء كانت في الصدور أو في الصحف والكتب؛ بل كانوا على يقين من أنها كانت هناك كتابات - وكثيرة في هذه السنين، قبل عهد عمر بن عبد العزيز - كما سيتبين في هذه الصفحات.

وكانوا يعنون بتدوين السنة جمعها في دواوين وليس ابتداء كتابتها، كما يدل على ذلك لفظ التدوين فمعناه وهو تجميع الصحف في ديوان....

ومما يدل على التفرقة بينهما قول ابن حجر: إن آثار النبي صلى الله عليه وسلم لم تكن في عصر أصحابه وكبار من تبعهم مدونة في الجوامع والا مرتبة

فتأمل في قوله: "مدونة في الجوامع" أي في كتب جامعة. وفي قوله: "والا مرتبة":أي ليست مرتبة كما كانت في المصنفات المرتبة بعد هذه الفترة. والا يعني ذلك أن الحديث لم يكتب في صحف في القرن الأول الهجري ابتداء من عصر رسول الله صلى الله عليه وسلم. ومما يزيد الأمر وضوحاً أن ابن حجر قال بعد هذا: " ثم حدث في أواخر عصر التابعين تدوين الآثار وتبويب الأخبار ... وأول من جمع ذلك الربيع بن صبيح، وسعيد بن أبي عروبة وغيرهما، وكانوا يصنفون كل باب على حدة، إلى أن قام كبار أهل الطبقة الثالثة، فدونوا الأحكام" .

فهذا النص في غاية من الأهمية في مسألة الكتابة والتدوين والتصنيف، فبالإضافة إلى قوله "مدونة في الجوامع" أي جمعت ما كان موجوداً، وقوله "تبويب الأخبار" يعني أن هذه المرحلة لم تكن مرحلة الإنشاء، وإنما مرحلة التبويب.

بالإضافة إلى ذلك نجد أن قوله: "فأول من جمع ذلك" يفيد أن الجمع يعني أكثر من عمل التسجيل، وكأن هناك كتابات جمعت في هذا العصر.

وكذلك قوله "وكانوا يصنفون كل باب على حدة إلى أن قام كبار أهل الطبقة الثالثة، فدونوا الأحكام، فصنف الإمام مالك".

فإذاً كانت هذه المرحلة مرحلة ترتيب وتصنيف وجمع كل باب على حِدَة، وهذا غير الكتابة في القرن الأول التي سنجدها واقعاً عملياً إن شاء الله عز وجل.

وهذا على الرغم من أن كلمة التدوين تستعمل بمعنى الكتابة الآن، ولكن هذا لا يحجب عنا الحقيقة، وهي أنهما كانا يستعملان بمعنيين مختلفين.(كتابة السنة في عهد النبي صلى الله عليه وسلم والصحابة وأثرها في حفظ السنة النبوية ، ص: 2-5)

وا در فصل دوم كتاب خود به كتب صحابه بعد از رسول خدا صلى الله عليه و آله اشاره مى‌كند و در اين ميان، ده صحيفه را نام مى‌برد(همان، ص ۵۴)

اين در حالى است كه زهرى خود در اينباره مى‌گويد:« ۲۰۴۸۶ - أخبرنا عبد الرزاق، عن معمر، عن الزهري، قال: «كنا نكره كتاب العلم حتى أكرهنا عليه هؤلاء الأمراء، فرأينا ألا نمنعه أحدا من المسلمين» (كتاب الجامع معمر بن راشد ، ج ۱۱، ص258)

ابن اثير نيز مى‌گويد: « وكان اعتمادهم أولاً على الحفظ والضبط في القلوب والخواطر غير ملتفتين إلى ما يكتبونه، ولا معوّلين على ما يسطرونه محافظة على هذا العلم كحفظهم كتاب الله عز وجل، فلما انتشر الإسلام، واتسعت البلاد، وتفرقت الصحابة في الأقطار وكثرت

الفتوح ومات معظم الصحابة وتفرق أصحابهم وأتباعهم وقلّ الضبط احتاج العلماء إلى تدوين الحديث وتقييده بالكتابة، ولعمري إنها الأصل، فإن الخاطر يغفل، والذهن يغيب، والذكر يهمل، والقلم يحفظ والا ينسى" (تدوين السنة النبوية في القرنين الثاني والثالث للهجرة، ص: 6)

در این زمینه همچنین به سایت فدکیه، صفحه علم حدیث، مدخل تدوین السنة مراجعه فرمایید.

[27] کتابهایی از قبیل: تقیید العلم خطیب بغدادی، کتابة السنة فی عهد النبی صلی الله علیه و سلم، تدوین السنة و منزلتها، تدوین السنة النبویة فی القرنین الثالث و الثانی، السنة قبل التدوین، کتابة السنة فی عهد النبی صلی الله علیه وسلم والصحابة وأثرها فی حفظ السنة النبویة

[28] الیقین باختصاص مولانا علی علیه السلام بإمرة المؤمنین ؛ النص ؛ ص426

101 ش، کشف الیقین عن أبی جعفر بن بابویه برجال المخالفین ورویاه من کتابه کتاب أخبار الزهراء عن الحسن بن محمد بن سعید عن فرات بن إبراهیم عن محمد بن علی الهمدانی عن أبی الحسن خلف بن موسی عن عبد الأعلی الصنعانی عن عبد الرزاق عن معمر عن أبی یحیی عن مجاهد عن ابن عباس قال: ... معاشر الناس إنی لما أسری بی إلی السماء فما مررت بملإ من الملائکة فی سماء من السماوات إلا سألونی عن علی بن أبی طالب و قالوا یا محمد إذا رجعت إلی الدنیا فأقرئ علیا و شیعته منا السلام فلما وصلت إلی السماء السابعة و تخلف عنی جمیع من کان معی من الملائکة السماوات و جبرئیل ع و الملائکة المقربین... ناجیت ربی تبارک و تعالی و قمت بین یدیه و تقدم إلی عز ذکره بما أحب و أمرنی بما أراد و لم أسأله لنفسی شیئا و فی علی ع إلا أعطانی و وعدنی الشفاعة فی شیعته و أولیائه ثم قال لی الجلیل جل جلاله یا محمد من تحب من خلقی قلت أحب الذی تحبه أنت یا ربی فقال لی جل جلاله فأحب علیا فإنی أحبه و أحب من یحبه و أحب من أحب من یحبه فخررت لله ساجدا مسبحا شاکرا لربی تبارک و تعالی فقال لی یا محمد علی ولیی و خیرتی بعدک من خلقی اخترته لک أخا و وصیا و وزیرا و صفیا و خلیفة و ناصرا لک علی أعدائی یا محمد و عزتی و جلالی إنی اطلعت علی قلوب عبادی فوجدت علیا أنصح خلقی لک و أطوعهم لک إلا هزمته و أبدته یا محمد إنی اطلعت علی قلوب عبادی فوجدت علیا أنصح خلقی لک و أطوعهم لک فاتخذه أخا و خلیفة و وصیا و وزجه بنتک فإنی سأهب لهما غلمانی طیبین طاهرین تقیین نقیین فبی حلفت و علی نفسی حتمت إنه لا یتولین علیا و زوجته و ذریتهما أحد من خلقی إلا رفعت لواءه إلی قائمة عرشی و جنتی و بحبوحة کرامتی و سقیتهمن حظیرة قدسی و لا یعادیهم و یعدل عن ولایتهما یا محمد إلا سلبته ودی و باعدته من قربی و ضاعفت علیهم عذابی و أحد و أحد لعنتی یا محمد إنک رسولی إلی جمیع خلقی و إن علیا ولیی و أمیر المؤمنین و علی ذلک أخذت میثاق ملائکتی و أنبیائی و جمیع خلقی و هم أرواح من قبل أن أخلق خلقا فی سمائی و أرضی محبة منی لکل یا محمد و لعلی و لولدکما و لمن أحبکما و کان من شیعتکما و لذلک خلقته من طینتکما **فقلت إلهی و سیدی اجمع الأمة فأبی علی و قال یا محمد إنه المبتلی و المبتلی به و إنی جعلتکم محنة لخلقی** أمتحن بکم جمیع عبادی و خلقی فی سمائی و أرضی و ما فیهن لأکمل الثواب لمن أطاعنی فیکم و أحل عذابی و لعنتی علی من خالفنی فیکم و عصانی و بکم أمیز الخبیث من الطیب یا محمد ...

کتاب المحتضر، للحسن بن سلیمان مما رواه من کتاب المعراج عن الصدوق عن الحسن بن محمد بن سعید مثله(بحار الأنوار (ط - بیروت) ؛ ج18 ؛ ص397-۴۰۱)

27- كنز، كنز جامع الفوائد و تأويل الآيات الظاهرة أحمد بن هوذة عن إبراهيم بن إسحاق عن عبد الله بن حماد عن سماعة عن أبي عبد الله ع قال: كان رسول الله ص ذات ليلة في المسجد فلما كان قرب الصبح دخل أمير المؤمنين ع فناداه رسول الله ص فقال اي علي قال لبيك قال هلم إلي فلما دنا منه قال اي علي بت الليلة حيث ترانی فقد سألت ربي ألف حاجة فقضاها لي و سألت لكل مثلها فقضاها و سألت كل ربي أن يجمع لك أمتي من بعدي فأبى علي ربي فقال الم أحسب الناس أن يتركوا أن يقولوا آمنا و هم لا يفتنون.(بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج24 ؛ ص228)

اين مضمون با عبارتی مشابه نيز در روايات شيعه و سنّی به چشم می‌خورد:

حدثنا أبو بكر الطلحي، ثنا محمد بن علي بن دحيم، ثنا عباد بن سعيد بن عباد الجعفي، ثنا محمد بن عثمان بن أبي البهلول، حدثني صالح بن أبي الأسود، عن أبي المطهر الرازي، عن الأعشى الثقفي، عن سالم الجعفي، عن أبي برزة، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: " إن الله تعالى عهد إلي عهدا في علي، فقلت: اي رب بينه لي، فقال: اسمع فقلت: سمعت، فقال: إن عليا راية الهدى، وإمام أوليائي، ونور من أطاعني، وهو الكلمة التي ألزمتها المتقين، من أحبه أحبني، ومن أبغضه أبغضني، فبشره بذلك ". فجاء علي فبشرته، فقال: اي رسول الله أنا عبد الله، وفي قبضتك، فإن يعذبني فبذنبي، وإن يتم لي الذي بشرتني به فالله أولى بي، قال: " قلت: اللهم اجل قلبه، واجعل ربيعه الإيمان " فقال الله: قد فعلت به ذلك، ثم إنه رفع إلي أنه **سيخصه من البلاء بشيء لم يخص به أحدا من أصحابي، فقلت: اي رب أخي وصاحبي، فقال: إنه هذا شيء قد سبق، إنه مبتلى، ومبتلى به** "(كتاب حلية الأولياء وطبقات الأصفياء ط السعادة، ج ١، ص۶۶-67)

أبو علي الحداد أنا أبو نعيم الحافظ ان أبو بكر الطلحي ان محمد بن علي بن دحيم ان عباد بن سعيد بن عباد الجعفي ان محمد بن عثمان بن أبي البهلول حدثني صالح بن أبي الأسود عن أبي المطهر الرازي عن الأعش الثقفي عن سالم الجعفي عن أبي برزة قال قال رسول الله (صلى الله عليه وسلم) إن الله عهد إلي في علي عهدا فقلت اي رب بينه لي فقال أسمع فقلت سمعت فقال إن عليا راية الهدى وإمام أوليائي ونور من أطاعني وهو الكلمة التي ألزمتها المتقين من أحبه أحبني ومن أبغضه أبغضنيفبشره بذلك فجاء علي فبشرته فقال اي رسول الله أنا عبد الله وفي قبضتك فإن يعذبني فبذنبي وإن يتم الذي بشرتني به فالله أولى بي قال قلت اللهم أجل قلبه واجعل ربيعه الايمان فقال الله قد فعلت به ذلك ثم **إنه رفع إلي أنه سيخصه من البلاء بشئ ولم يخص به أحدا من أصحابي فقلت اي رب أخي وصاحبي فقال إن هذا شئ قد سبق أنه مبتلى ومبتلى به** (كتاب تاريخ دمشق لابن عساكر ، ج ۴۲، ص290 -291)

وكتاب مناقب علي لابن المغازلي، ص97 و كتاب مختصر تاريخ دمشق ، ج ١٧، ص373

در كتب شيعه:

فإنه حدثني خالد عن الحسن بن محبوب عن محمد بن ياسار [سيار] عن مالك الأسدي عن إسماعيل الجعفي قال كنت في المسجد الحرام قاعدا- و أبو جعفر ع في ايحانة فرفع رأسه- فنظر إلى السماء و إلى الكعبة مرة- ثم قال: سبحان الذي أسرى بعبده ليلا- من المسجد الحرام إلى المسجد الأقصى و كرر ذلك ثلاث مرات ثم التفت إلي فقال:أي شيء يقولون أهل العراق في هذه الآية اي عراقي قلت يقولون- أسرى به من المسجد الحرام إلى البيت المقدس فقال: ليس كما يقولون، و لكنه أسرى به من هذه إلى هذه- و أشار بيده إلى السماء و قال ما بينهما حرم، قال فلما انتهى به إلى سدرة المنتهى تخلف عنه جبرئيل فقال رسول الله ص: اي جبرئيل في هذا الموضع تخذلني فقال تقدم أمامك- فوالله لقد بلغت مبلغا- لم يبلغه أحد من خلق الله قبلك- فرأيت من نور ربي و حال بيني و بينه السبخ [الحسبحة]،- قلت: و ما السبخ جعلت فداك فأومى بوجهه إلى الأرض و أومى بيده إلى السماء- و هو يقول جلال ربي ثلاث مرات، قال اي محمد! قلت: لبيك اي رب-

قال فيم اختصم الملأ الأعلى قال قلت سبحانك ال علم لي إلا ما علمتني- قال فوضع يده- أي دي القدرة بين ثديي- فوجدت بردها بين كتفي- قال فلم يسألني عما مضى و ال عما بقي إلا علمته قال: اي محمد فيم اختصم الملأ الأعلى قال قلت: اي رب في الدرجات و الكفارات و الحسنات- فقال: اي محمد قد انقضت نبوتك و انقطع أكلك فمن وصيك فقلت اي رب قد بلوت خلقك- فلم ر من خلقك أحدا أطوع لي من علي فقال و لي اي محمد فقلت اي رب إني قد بلوت خلقك- فلم ر في خلقك أحدا أشد حبا لي من علي بن أبي طالب ع قال: و لي اي محمد فبشره بأنه راية الهدى- و إمام أوليائي و نور لمن أطاعني- و الكلمة التي ألزمتها المتقين، من أحبه فقد أحبني و من أبغضه فقد أبغضني، عم ام أني أخصه بما لم أخص به أحدا، فقلت اي رب أخي و صاحبي و وزيري و وارثي، فقال إنه قد سبق أنه مبتلى- و مبتلى به عم ام أني قد نحلته و نحلته و نحلته- و نحلته أربعة أشياء عقدها بيده- و ال يفصح بها عقدها.(تفسير القمي ؛ ج2 ؛ ص243-244)

60- ابن عقدة، قال: أخبرنا محمد بن هارون الهاشمي قراءة عليه، قال:أخبرنا محمد بن مالك بن الأبرد النخعي، قال: حدثنا محمد بن فضيل بن غزوان الضبي، قال: حدثنا غالب الجهني، عن أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين، عن أبيه، عن جده عن علي بن أبي طالب عليهم السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: «لما أسري بي إلى السماء، ثم من السماء إلى السماء، ثم إلى سدرة المنتهى، أوقفت بين يدي ربي (عز و جل)، فقال لي: اي محمد. فقلت: لبيك ربي و سعديك. قال: قد بلوت خلقي، فأيهم وجدت أطوع لك؟ قال: قلت: رب علياً. قال: صدقت اي محمد، فهل اتخذت لنفسك خليفة يؤدي عنك، و يعلم عبادي من كتابي ما ال يعلمون؟

قال: قلت: اختر لي، فإن خيرتك خير لي. قال: قد اخترت لك علياً، فاتخذه لنفسك خليفة و وصياً، فإني قد نحلته علمي و حلمي و هو أمير المؤمنين حقا، لم يقلها أحد قبله و ال أحد بعده. اي محمد، علي راية الهدى، و إمام من أطاعني، و نور أوليائي، و هو الكلمة التي ألزمتها المتقين، من أحبه فقد أحبني، و من أبغضه فقد أبغضني، فبشره بذلك اي محمد». فقال النبي صلى الله عليه و آله: «رب قد بشرته».

فقال علي: أنا عبد الله و في قبضته إن يعذبني فبذنوبي، لم يظلمني شيئا، و إن يتم لي ما وعدني فالله أولى بي.

فقال: «اللهم أجل قلبه و اجعل ربيعه الإيمان بك. قال: قد فعلت ذلك به اي محمد، غير أني مخصه ببشيء من البلاء لم أخص به أحد من أوليائي. قال:قلت: رب أخي و صاحبي. قال: إنه قد سبق في علمي أنه مبتلى و مبتلى به، و ال علي لم يعرف حزبي و ال أولياؤي و ال أولياء رسلي»(فضائل أمير المؤمنين عليه السلام (60ص ؛ همين طور در رواندر المعجزات في مناقب الأئمة الهداة عليهم السلام ؛ (للوطواسي) الأمالي و ال171ص ؛ النص و 343ص و 353-354 الروضة في فضائل أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليهما السلام (لابن شاذان القمي) ؛ ص78-79 و ص543 و كشف الغمة في معرفة الأئمة (ط - التحصين أسرار علوم الدين من كتاب اليقين ؛ النص ؛ ص108 و كشف الغمة في معرفة الأئمة (ط - القديمة)، ج1، ص: 108)و نقلت من كتاب القديمة) ؛ ج1 ؛ (كفاية الطالب في مناقب علي بن أبي طالب تأليف الشيخ الإمام الحافظ أبي عبد الله محمد بن يوسف بن محمد الكنجي الشافعي و قرأته عليه بإربل في مجلسين ... أخرجه الحافظ في الحلية) و كشف الغمة في معرفة الأئمة (ط - القديمة) ؛ ج1 ؛ ص346)و من مناقب موفق بن أحمد الخوارزمي مرفوعا إلى علي رضي الله عنه و كشف اليقين في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام ؛ النص ؛ ص231 و 278 و راجع الأنوار (ط - بيروت)، ج18، ص:371-372 و ج ٣٧٣ ص و ٣٦، ص ٥٦ و ٨٠ ص و ٤٩ ص ،٤٠ ج و ١٠٥ ص ،٣٨ ج و ٢٩٢ ص ،٣٧ ج

[29] آل عمران٥٤

[30] زندگی نامهٔ مختصری از دکتر سیدرضا پاک‌نژاد، چندین ماه قبل از شهادتش به قلم خود او:

«[نام و شهرت]: دکتر سیدرضا پاک‌نژاد ـ 1303 [اشاره به تاریخ تولد است] ـ دبستان ملی اسلام 6 سال ـ دبیرستان ایران‌شهر یزد 6 سال ـ دانشکدهٔ پزشکی 6 سال ـ مقدمات عربی نزد حجت‌الاسلام آقای عرب عجم یزدی در ارتباط تمام برنامه‌های دانشکدهٔ پزشکی با اسلام ـ 39 جلد کتاب اولین دانشگاه و آخرین پیامبر (حدود 13000 صفحه) چاپ شده، [جلد] چهلم زیر چاپ است ـ جلدهای چندی [نیز] چاپ نشده است.

پس از اخذ دیپلم پنجم متوسطه، به مکه معظمه مشرف شدم. در آن سال (1321) چون موضوع گردن زدن ابوطالب یزدی در مکهٔ معظمه پیش آمد، 31 روز در مکه بازداشت بودم. سفرمان شش ماه و هفت روز طول کشید. در 1323 به ایران بازگشتم. دو سال آموزگار دبستان ملی اسلام [بودم] و یک سال در دبیرستان ایران‌شهر تدریس کردم. یک سال در بازار یزد منشی و دو سال در تهران ابتدا منشی و بعد مدیر تجارتخانه شدم.
[سال های] 31- 1330 به دانشکدهٔ پزشکی وارد شدم. بهمن 1336 رسالهٔ دکترایم را تحت عنوان «تمام برنامه دانشکدهٔ پزشکی در اسلام» با درجهٔ ممتاز گذراندم، به سمت پزشک درمانگاه بیمه اجتماعی یزد منصوب[شدم]، شش ماه رئیس بیمارستان هراتی و یک سال رئیس بهداری بیمه شدم. بعد با توصیهٔ سواک به درمانگاه برگشتم و یک نوبت به سواک اصفهان فرستاده شدم.

در اولین دورهٔ انتخابات مجلس شورای اسلامی، نوبت اول به نمایندگی انتخاب شدم (با حدود 42 هزار رأی).

در سال های 32 - 1330 حدود دو سال تحت عنوان «محمد(ص) در کتاب های مقدس» در روزنامهٔ ناصر یزد مقاله داشتم. در آیین اسلام و مکتب اسلام و روزنامه های محلی نیز مقالاتی دارم ـ دو هزار سال تقویم قهقرا به نام تقویم پاک نوشتم. در 1343 اولین جلد کتابم به نام اولین دانشگاه و آخرین پیامبر چاپ و منتشر شد که انبساطی از تمام برنامه های پزشکی در اسلام است.»

شهید دکتر سیدرضا پاک‌نژاد پزشکی دلسوز و انسانی به تمام و راستی و پرهیزگار بود. او همچون پدری برای محرومان و مستضعفان جامعه، همیشه ملجاء و پناهگاه آن ها بود...

معمولاً صبح ها به درمانگاه ای اداره می رفت و شب ها نماز را در مسجد به جای می آورد و بعد از نماز تا پاسی از شب به طبابت و معالجهٔ بیماران، که اغلب از طبقات محروم جامعه بودند می-پرداخت.

در فاصلهٔ چندین ساعتی که عصرها فرصت داشت، معمولاً ای در دبیرستان ها و مراکز آموزشی و تربیتی به ایراد سخنرانی و رفع اشکالات جوانان و نوجوانان می پرداخت، ای آن که در جلساتی که مربوط به امور خیریه و کمک به مردم بود شرکت می جست و گاهی برای سخنرانی و ایجاد جلسات مذهبی به روستاها و شهرهای اطراف یزد مسافرت می کرد.

در کنار این ها ریاست هیأت مدیره ده ها گروه آموزشی، صندوق خیریه، بیمارستان و... را نیز برعهده داشت. ده ها نفر از افرادی که فریب فرقه های ضاله را خورده بودند به همت استدلال او مسلمان و شیعه شدند....

او چند نسل را با کوشش های پیگیرانه، سخنرانی، ایجاد جلسات و... از گمراهی و افتادن به دام گروه های سیاسی و استعماری نجات داد. سلامت فکر و مذهب اغلب جوانان یزد در طی سال‌های دراز و ایجاد پایگاه در میان آن ها و عدم نفوذ گروهک‌ها، مرهون خدمات و کوشش های خستگی‌ناپذیر اوست. در عین حال استفاده از افکار و زحمات او منحصر به چند شهر استان نشد و نمی شود. بلکه او با

همه گرفتاری ها و وقت ندا‌شتن ها، بحمدلله توانست چهل و چند جلد کتاب تحقیقی و علمی خود را به تشنگان حقیقت برساند. ایشان همیشه ذکر می کرد: «الطاف الهی و ارحم الراحمینی ـ خداوند متعال شامل حال من است» زیرا با این وقت کم و تعدد گرفتاری ها، باز هم موفق به تألیف این گوهرهای گرانبها شده بود.

او همیشه می گفت که من در شبانه روز چند ساعت بیشتر خواب ندارم و هر گاه خوابم بیاید، با چند دقیقه استراحت جبران می نمایم. و اغلب همیشه سرحال و شاد بود، در ملاقات با افراد حتی اگر چندین ساعت هم طول می کشید خستگی به خود راه نمی داد. (سایت تاریخ شفاهی ایران، مقاله یادگار پزشک پژوهنده)

سيدرضا در كنار تحصيل علم طب، به فراگيري زبان و ادبيات عرب نيز پرداخت و درس حوزوي را تا سطح مقدمات نزد حجت الاسلام والمسلمين عجم طي كرد.

دكتر پاك نژاد پيش از پيروزي انقلاب اسلامي با انتخاب مسئوليت آموزگاري در مدارس شهر يزد، حسابداري و طباب و سرانجام رياست بيمارستان هاتي و بيمه يزد، خدمات قابل توجهي را به همنوعان خود ارائه كرد. ...

برپايي جلسات تفسير قرآن سيدرضا پاك نژاد، آوازه شهر يزد و موجب جذب نيروهاي مذهبي شده بود..

شهيد سيدرضا پاك نژاد در سالهاي قبل از پيروزي انقلاب اسلامي دو سفر به حج، چهار سفر به عراق (براي زيارت)، يك سفر به سوئيس، پاريس، لندن و برلين براي تحقيقات علمي داشته است.

دكتر پاك نژاد كه دانش آموخته مكتب امام صادق (ع) بود، توانست فقه و طب را با هم درآميخته، با كنكاش در علوم پزشكي و اسلامي، احكام و فتواي مراجع تقليد را در علم پزشكي بكار گيرد. وي با طرح مطالب پزشكي و انطباق آن با فقه و نيز بررسي علوم و معارف اسلامي كتب متعددي را تأليف نمود كه مهمترين آن يكصد و ده جلد كتاب با عنوان «اولين دانشگاه و آخرين پيامبر» است كه 40 جلد آن به زيور چاپ آراسته شده است.

در بخشي از كتاب «اولين دانشگاه و آخرين پيامبر» محقق شهيد به تشريح اوج و تجلي زلال ترين معرفت و ارادت مردم ايران نسبت به معارف و اولياء ديني و پيشوايان مذهب و ائمه اطهار «عليه السلام» پرداخته و آورده است: «اگر به قريه هاي دور و ده هاي كشور ايران و بعضي نقاط ديگر آن برويد، از دور خانه هايي چند خراب و خشتي و در آن ميان، يك عمارت قشنگ و تميز مي درخشد، اگر بپرسيد از كيست؟ جواب خواهيد شنيد: از حسين (ع) و بنام «حسينيه» (وبلاگ آشنایی با فرهنگ مردم یزد)

[31] دكتر سيد حسن پاك نژاد بردر شهيد در مصاحبه با مجله شاهد ياران اينگونه مي‌گويد:

دكتر سيد رضا، يك هفته پيش از شهادت شان، با من تماس گرفتند و گفتند بيا با توكار دارم. من راه افتادم و خدمت شان رسيدم. در گرماي اول تيرماه ايستادند و گفتند كه حرف هايي با تو دارم؛ گفتم بفرماييد اولين سؤال شان اين بود: «آيا من در حق تو كوتاهي كرده ام؟» پرسيدم: «چرا اين سؤال را مي كنيد؟»گفتند: «مي خواهم مطمئن بشوم» من به شوخي گفتم: «نه تنها كوتاهي نكرده ايد، بلكه خيلي هم خوبي كرده ايد» و پرسيدم ماجرا چيست؟ گفتند: «تا حال

احساس می کردم که در ته قلبم نقطه سیاهی است، الآن احساس می کنم که آن سیاهی ها پاک شده و آماده رفتن هستم» پرسیدم: «می خواهی به جبهه بروی؟» برای این که ایشان سابقه جبهه داشتند: پاسخ دادند: «خیر، من دوست ندارم در نبال شهادت بروم، خوش تر دارم که شهادت به در نبال من بیاید. احساس می کنم که دیگر کار من تمام است» بعد، شروع کردند در مورد تمام افراد فامیل- اعمّ از پدر، مادر، برادران و غیره-اظهارنظر و سفارش کردند و از من خواستند و مرا قسم دادند که بسیاری از آن ها بین خودمان باشند. در مورد دوستان نیز همین طور، بعضی از اشخاص را به نام ذکر می کردند. در مورد خواب شان نیز

مطالبی گفتند، خوابی که در سال 1321 دیده بودند و این که بخشی از آن را برای کسی نگفته اند و اکنون با من در میان می گذارند: «در کلاس 11 تحصیل می کردم. خواب دیدم که دارم قرآن را ورق می زنم. دیدم در بین خطوط قرآن نوشته شده بود: سید رضا پاک نژاد. بعضی جاها ریز، در قسمت های درشت تر و جاهایی هم به بزرگی خطوط قرآن. صبح به مدرسه رفتم و هنگام بازگشت، نزدیک ظهر، در اداره امالیات -دارایی فعلی-آقای میبدی را دیدم و خوابم را به ایشان گفتم. ایشان متأکدا از من پرسیدند که آیا خودت این خواب را دیده ای؟و بعد پرسیدند: یادت هست که چند جای قرآن بود؟یادت است که در چند جا، نام تو به درشتی خطوط قرآن نوشته شده بود؟گفتم: نه. گفتند: هرچند تا که بوده، به تعداد تکرار نامت کتاب خواهی نوشت و آن تعداد که حروف به درشتی قرآن بود، شماره کتاب های قرآنی است که می مانند و در مجلس قانون گذاری السلامی هم شرکت خواهی کرد»

ایشان تا این جای خواب را به همگان گفته بودند. به آقای آتشی هم همین طور و این قسمت را هم به من گفتند که کسی نمی داند و این بود که: «آقای میبدی به من گفتند: در راه قرآن هم شهید می شوی. برای من محرز بود که در آن زمان انتخابات موقق می شوم. چون ایشان به من گفته بودند که در مجلس قانون گذاری السلامی شرکت می کنی. اکنون هم برای شهادت آماده ام چون احساس می کنم این خواب می خواهد تحقق پیدا کند و کار من تمام است»

خالصه، صحبت های بسیاری کردیم. ، بسیار مفصل. سپس به منزل پدرمان رفتیم. من به برادرم گفتم شاید کسی باور نکند که شما این خواب دیده اید. ، در صورتی که از سوی من نقل بشود دکتر، قلم و کاغذ خواستند و آن خواب را تمام با خط خود نوشتند. از ایشان درخواست کردم زندگی نامه خود را به رشته تحریر درآورد. شروع کردند و حدود یک صفحه نیم نوشتند و گفتند: «اگر زنده ماندم، بیشتر می نویسم، در جاهای دیگر هم مطالبی نوشتم که آنها را پیدا خواهی کرد و اگر هم نماندم، همین کفایت می کند »(سایت حوزه، مصاحبه با دکتر سید حسن پاک نژاد)

در جای دیگر این خواب با این تتمه نقل شده است:

« اخوی حتی می گفتند که وقتی خواب را تعریف کردم و معبر آن را چنین تعبیری کرد، من خنده ام گرفت. با خودم گفتم وقتی معلمم از من می خواهد انشاء بنویسم که مثلاً ده خط باشد، هی می شمرم ولی ده خط نشده، حالا من چطور بنویسنده می شوم؟ این اواخر به من می گفتند جلد اول کتابم را ای سیزده بار پاکنویس کردم و یازده سال نوشتم ای سیزده سال نوشتم یازده بار پاکنویس کردم، ولی الان سالی چهار تا پنج جلد کتاب می نویسم. قطعاً به همین دلیل، یکی از تأکیداتی که ایشان داشتند این بود که راضی نیستند حتی یک کلمه از کتاب جا به جا شود.»

(سایت تاریخ شفاهی ایران، مقاله یادگار پزشک پژوهنده)

[32] «مظلومی گمشده در سقیفه» عنوان ۸جلد کتاب از مجموعه ۴۰ جلدی کتاب «اولین دانشگاه و آخرین پیامبر» است. عنوان این هشت جلد به این شرح است:

جلد بیست و پنجم: مظلومی گمشده در سقیفه ج(1)، تهران: کانون انتشارات حبیبی،1242.

جلد بیست و ششم: مظلومی گمشده در سقیفه ج(2)، رفتار شناسی عمر، یهود در سقیفه ،؟

جلد بیست و هفتم: مظلومی گمشده در سقیفه ج(3)؛ رفتار شناسی عایشه، قم : موسسه مهدیه اشکذر یزدی،(1357).

جلد بیست و هشتم: مظلومی گمشده در سقیفه ج(4)؛ مقدمه ای بر رفتار شناسی ابابکر(1)، قم: موسسه مهدیه اشکذر، 1398ق

جلد بیست و نهم: مظلومی گمشده در سقیفه ج (5)، مقدمه ای بر رفتار شناسی ابابکر(2)،؟.

جلد سی ام: مظلومی گمشده در سقیفه ج (6)، مقدمه ای بر رفتار شناسی ابابکر(3)،؟

جلد سی ویکم: مظلومی گمشده در سقیفه ج (7).

جلد سی و دوم: مظلومی گمشده در سقیفه ج (8)، یهود و قریش، تحلیلی از تاریخ اسلام، بی جا، موسسه خیریه علمی و دینی مهدیه اشکذر،1358(وبلاگ کاریزی یزدی، مقاله کتابشناسی دکتر سید رضا پاک نژاد)

در مورد زمینه تألیف کتاب مظلومی در سقیفه گفته شده است:

در پاسخ این بخش از پرسش تان که گفتید من چقدر به شهید نزدیک بودم، باید بگویم بسیار زیاد. پس از این که کتاب«مظلومی گمشده در این سقیفه»را توضیح کردند آیت اللّه سید محمد هادی میلانی-از مراجع تقلید در مشهد-نامه ای به ایشان نوشتند و به مضمون: «من این کتاب را خواندم، بسیار جالب بود و از آن خوشم آمد. در مورد مظلومیت جدّت هم بنویس »این نامه نزد من بود که 2 یا 3 ماه پیش از این مصاحبه، آن را به پسر ایشان(دکتر حسن)دادم. سپس، دکتر پاک نژاد شروع به نوشتن درباره حضرت علی(ع) کردند و گفتند: «این را می خواهم هدیه کنم به کسی»نام کتاب علی (ع)، مظلومی گمشده در سقیفه بود. مرحوم پدرمان گفتند: «چه کسی را در نظر داری؟»گفتند: «می خواهم آن را به حضرت فاطمه زهرا(س)تقدیم کنم»پرسیدم: «چرا ایشان؟»جواب دادند: «چون آن حضرت(س)بیشترین رنج را از سقیفه کشیدند»اول کتاب شان هم نوشتند: «تقدیم به مادرم حضرت زهرا (س)که بیشترین رنج را از سقیفه کشید» بعد توضیح دادند که چرا و چگونه آن حضرت(س)این رنج ها را متحمل شدند. به یاد دارم که همه ما بسیار متأثر شدیم و گریه می کردیم و حال مرحوم والده مان به هم خورد، که دکتر آب آوردند و به صورت شان پاشیدند و سیلی به صورت شان زدند، تا ایشان به حال بیایند و خودشان نیز به شدت گریه می کردند. (سایت حوزه، مصاحبه با دکتر سید حسن پاک نژاد)

گزارشی دیگر از نامه مرحوم آیت الله میلانی:

به گفته دکتر سیدحسن پاک نژاد، برادر کوچکتر شهید دکتر سیدرضا پاک نژاد: «ایشان یک چند جلدی از اولین دانشگاه و آخرین پیامبر را نوشته بودند که آیت الله سیدمحمد هادی میلانی برای شان نامه ای نوشتند .... در این نامه نوشته بودند که من 19 جلد از کتاب شما را خواندم و بهره بردم. خوب است با قلم شیوایی که دارید، در مورد مظلومیت جدتان هم کتابی بنویسید. اخوی که خود نیز تصمیم داشتند کتابی در یک جلد به نام «علی(ع) مظلومی گمشده در سقیفه» بنویسند، سرانجام با تأیید و توصیه معظم ٌله، مبادرت به این امر کردند و در مورد حق بزرگی که در ماجرای سقیفه از حضرت علی(ع) غصب شد، این کتاب را نوشتند. یادم است که می خواستند

این کتاب را به کسی تقدیم کنند. من خانه بودم و مرحوم ابوی و مرحوم والده هم بودند از ابوی پرسیدند و گفتند: من این کتاب را نوشته ام، می خواهم آن را به کسی تقدیم کنم، نظر شما چیست؟ ابوی گفتند: نمی دانم، هر طور که خودتان صلاح می دانید. دکتر گفت: نظر خودم من این است که چون بیشتریی رنج را حضرت فاطمه زهرا(س) را از سقیفه بردند، من هم می خواهم کتاب را به ایشان تقدیم کنم. هم مرحوم ابوی و هم مرحوم والده استخاره کردند و گفتند خیلی خوب آمد(سایت تاریخ شفاهی ایران، مقاله یادگار پزشک پژوهنده)

حکایت نگارش این کتاب اینگونه نیز گزارش شده است:

آقاى سيد احمد دعايى از فضلاى يزدى است. يک وقتى براى سخنرانى در جمع روحانيون حج به يزد رفته بودم. در جلسه‌اى از خود ايشان شنيدم كه گفت: زمانى با مرحوم آقاى دكتر پاكنژاد صاحب كتاب «اولين دانشگاه و آخرين پيامبر (صلى الله عليه و آله و سلم)» و مرحوم دكتر رمضانخانى سه نفرى به مشهد رفته بوديم. با هم خدمت مرحوم آقاى ميلانى رفتيم. مرحوم پاكنژاد به مرحوم آقاى ميلانى گفت: من خواسته‌اى دارم دعا كنيد اجابت شود. ايشان گفت: ديديم مرحوم آقاى ميلانى سرش را نزديك گوش آقاى پاكنژاد بردند و چيزيهايى گفتند. موقعى كه آقاى پاكنژاد از محضر آقاى ميلانى مرخص شدند يك حالتى به ايشان دست داده بود كه ديگر راهش را پيدا نمى‌كرد. مى‌گفت كجا بايد برويم. گفتم چرا اينطور هستيد؟ گفت حال نمى‌توانم بگويم. مرا برسانيد همانجايى كه بوديم. با ايشان رفتيم همان مكانى كه بوديم و زمانى كه حالش جا آمد گفت: بله من ديشب حرم بودم و از امام هشتم (عليه السلام) خواستم كه حضرت توفيق بدهند تا كتابى راجع به مظلوميت حضرت اميرالمؤمنين (عليه السلام) بنويسم و اين مطلب بين خودم و امام هشتم (عليه السلام) بود. صبح كه رفتيم پيش آقاى ميلانى و به ايشان گفتم كه من يك خواسته‌اى دارم، شما دعا كنيد كه اين خواسته‌ى من اجابت شود، آقاى ميلانى سرشان را نزديك گوش من آوردند و فرمودند: آن خواسته‌اى كه ديشب از امام هشتم (عليه السلام) خواسته‌اى كه يك كتابى راجع به مظلوميت حضرت اميرالمؤمنين (عليه السلام) بنويسى موفق خواهى شد.

مرحوم آقاى پاكنژاد كتابى راجع به مظلوميت حضرت اميرالمؤمنين (عليه السلام) و سقيفه نوشته به نام "مظلومى گمشده در سقيفه" كه كتاب جالبى هم هست.(وبلاگ استاذنا مطالب استاد حاج شيخ جواد موري، مقاله نكاتى از زندگانى مرحوم آيت‌الله العظمى ميلانى)

بازبینی #1
ایجاد شده 28 نوامبر 2023 17:46:54 توسط Admin
به روزرسانی شده 20 فوریه 2025 15:33:28 توسط Admin